

خطابه و واقع‌گرایی در روش‌شناسی

اقتصادی: ارزیابی نقادانه

دستاوردهای اخیر *

نویسنده: فابین پیتر **

مترجم: بایزید مردوخی ***

این مقاله به بررسی بحث نسبتاً جدیدی که دربارهٔ خطابه و واقع‌گرایی در روش‌شناسی علم اقتصاد بین طرفداران اصلی آن یعنی دردیو مک‌کلاسیکی^۱ در طرف خطابه، تونی لاسن^۲ به عنوان جانبدار واقع‌گرایی انتقادی و اوسکالی ماکی^۳ به عنوان طرفدار ترکیبی از خطابه و

* Fabienne Peter. (2001). Rhetoric vs Realism in Economic Methodology: a Critical Assessment of Recent Contributions. *Cambridge Journal of Economics*, 25, pp. 571-589.

** دانشگاه بازل و "مرکز مطالعات جمعیت و توسعه" هاروارد

*** دانشکده اقتصاد، دانشگاه تهران

1. Deirdre McCloskey

2. Tony Lawson

3. Uskali Mäki

واقع‌گرایی در گرفته است، می‌پردازد. حاصل این بررسی، اهمیت پیدا کردن زمینه‌ای است که در این بحث نادیده مانده و آن بازنگری نقادانه طرح و اندیشه شناخت‌شناسی است.

در بحث‌های مربوط به روش‌شناسی علم اقتصاد، اینک ما با تغییری در علائق مواجه هستیم. جای مباحثاتی را که بر سر مزایا و معایب گزینه‌هایی از فلسفه علمی پوپر که از دهه ۱۹۷۰ تا اواخر دهه ۱۹۸۰ بر روش‌شناسی اقتصادی سایه انداخته بود، این سؤال - حداقل به طور ضمنی - اشغال کرده است: "خطابه یا واقعیت‌گرایی؟"^۱ فلسفه علمی پوپر با تأکیدی که بر قیاس‌گری و ابطال‌پذیر انگاری دارد، به درستی در سنت اثبات‌گرایی جای می‌گیرد. ویژگی اثبات‌گرایی در دل مشغولی آن نسبت به معیارهای شناخت‌شناسی - به عنوان نمونه، ابطال‌پذیرانگاری پوپر - است که معیار تشخیص اعتبار استدلال‌های علمی و از این طریق اعتبار دانایی به شمار می‌رود.^۲ خطابه و واقعیت‌گرایی به عنوان بدیل‌های اثبات‌گرایی به حساب آمده‌اند.^۳

این مقاله به ارائه یک بررسی تطبیقی از آثار و نوشته‌هایی می‌پردازد که اخیراً درباره خطابه و واقعیت‌گرایی به رشته تحریر درآمده‌اند. تمرکز اصلی مقاله بر شارحان اصلی خطابه یعنی در دريو مک‌کلاسیکی در جناح خطابه و تونی لاسن و اوسکالی ماکی است که به شیوه‌های گوناگون به جانبداری از واقع‌گرایی علمی در اقتصاد داد سخن می‌دهند.

خطابه در اواسط دهه ۱۹۸۰ هنگامی که مک‌کلاسیکی مقاله "خطابه در علم اقتصاد" را نوشت و متعاقب آن کتابی با همین عنوان (McCloskey, 1983, 1985) منتشر کرد، به عنوان

۱. مرجع پایه، Blaug (1980) است. هم‌چنین برای یک بررسی مطول در اندازه یک کتاب، درباره جریان

اصلی روش‌شناسی اقتصادی به (1991) Redman نگاه کنید و (1997A) Dow.

۲. (1968) Habermas بحث جامعی ارائه می‌کند که چگونه فلسفه علم به اتکاء اثبات‌گرایی به شناخت‌شناسی تقلیل یافت. شناخت‌شناسی را می‌توان "جستجویی در طبیعت و مبنای تجربه، اعتقاد و شناخت" تعریف کرد (Lacy, 1986, p.63).

۳. (1982) Caldwell تلاشی آغازین در جهت حرکتی فراسوی اثبات‌گرایی ارائه می‌کند که دربرگیرنده مروری بسیار خوب درخصوص توسعه فلسفه اثباتی علم در اقتصاد است.

موضوعی در علم اقتصاد مطرح شد.^۱ همین طور در همان زمان، "مذاکره با اقتصاددان‌ها" اثر آرجو کلامر منتشر شد^۲ (Klamer, 1984A). رویکرد خطابه، نقش اقناع جدلی را در گفتمان علمی برجسته می‌کند و میراث آن چیزی را که مک کلاسیکی گاه "نوگرایی" و یا "اثبات‌گرایی" در علم اقتصاد می‌نامد، مورد انتقاد قرار می‌دهد. این رویکرد، بین روش‌شناسی رسمی مبتنی بر معیارهای شناخت‌شناسی که معیارهای شناخت علمی را تشکیل می‌دهند، و روش‌شناسی غیررسمی، یعنی روش اقتصاددان‌ها در عمل، تفاوت می‌گذارد. اعتقاد بر این است که شیوه غیررسمی بیشتر نمایان‌گر گفتمان و گفت و شنود شایع و رایج است، و بسیاری از اشکال استدلال و بسیاری از اسلوب‌های مباحثه در این حوزه جاری است.^۳

فلسفه واقع‌گرایی علمی که طرف دیگر این مباحثه است، دارای گونه‌ها و روایت‌های زیادی است. در بعضی از این روایت‌ها، واقع‌گرایی همواره به عنوان یک جزء اصلی از فلسفه علم اقتصاد مطرح بوده است. ولی تنها در سال‌های اخیر است که واقع‌گرایی تا حدودی به عنوان واکنشی در مقابل حرکت‌های نسبیست‌گرا، به عنوان یک فلسفه ویژه و متمایز در علم اقتصاد پیشنهاد شده است. به‌طور خلاصه، رویکرد واقع‌گرا بر این نکته تأکید دارد که کوشش‌های علم اقتصاد برای

۱. مک کلاسیکی تاکنون چهار کتاب دیگر درباره خطابه منتشر کرده است: "نگارش علم اقتصاد" (۱۹۸۶)، "اگر این همه باهوشی" (۱۹۹۰)، "دانایی و اقناع در علم اقتصاد" (۱۹۹۴) و به تازگی "زدایل اقتصاددانان - فضایل بورژوازی" (۱۹۹۶)، به اضافه تعداد زیادی مقالات. او در McCloskey (1994) به طور مشروحی به منتقدان خویش پاسخ می‌دهد. به تازگی هم چاپ دوم تجدیدنظر شده "خطابه در علم اقتصاد" را منتشر کرده است

۲. هم‌چنین نگاه کنید به Klamer (1984B, 1988A, 1988B). در باب خطابه در علم اقتصاد، علاوه بر این‌ها نگاه کنید به مثلاً (Amariglio (1990) و Rossetti (1992).

۳. پاره‌ای از واکنش‌هایی که نسبت به رویکرد خطابه صورت می‌گیرد در «آثار و نتایج خطابه اقتصادی» (Klamer et al., 1988) جمع‌آوری شده است. هم‌چنین نگاه کنید به (Caldwell and Coats (1984, (1988A), Mäki (1988), Rappaport (1988) و Rosenberg (1988) در ویژه‌نامه «علم اقتصاد و فلسفه». خطابه هم‌چنین در چند مجموعه آثار اخیر در باب روش‌شناسی اقتصادی مانند (Henderson, Samuels (1990) و et al. (1993) و Backhouse (1994) موضوع اصلی به شمار می‌رود.

آن که معنایی داشته باشد و چیزی را بفهماند، باید تلاشی باشد برای تبیین واقعیت اقتصادی و کشف حقایق مربوط به موجودیت‌هایی که در خارج از ذهن و به طور عینی و مستقل از نظریه‌های علمی وجود دارند. حتی اگر نسبیت‌گرایی شناختی را که رویکرد خطابه مدافع آن است بپذیریم، گفتمان اقتصادی هنوز هم دربارهٔ چیزها و موجودیت‌هاست. فرض‌های "هستی‌شناسانه" یعنی فرض‌هایی درباب ماهیت عالم (اجتماعی) و امکان حصول به شناخت نسبت به جهان، شیوهٔ تبیین اقتصاددانان را شکل داده و محدود می‌کند و یا باید شکل بدهد و محدود کند. از موضع واقع‌گرایانه بیشتر از هرکس لاسن در مجموعه‌ای از مقالات خود (مانند 1987, 1989, 1992A, 1992B, 1994, 1995A, 1995B, 1998, 1999A, 1999B, 1988A در کتاب اخیرش "علم اقتصاد و واقعیت" (Lawson, 1997) و ماکی (مثلاً در 1988B, 1989, 1990A, 1990B, 1992A, 1992B, 1993A, 1994, 1996, 1998A, 2000)، جانبداری می‌کند.^۱

توصیفی که در این آثار از واقعیت‌گرایی علمی ارائه شده، به طور عمد ضعیف است، زیرا واقع‌گرایی انتقادی لاسن، درحقیقت وجه مشترک چندانی با رویکرد ماکی ندارد. واقع‌گرایی انتقادی از یک مبنای هستی‌شناسانه برای علم اقتصاد جانبداری می‌کند. ادعای این رویکرد این است که اگر اقتصاددان‌ها این هستی‌شناسی را به حساب بیاورند، توضیحات آنها موفقیت‌آمیزتر خواهد بود. استدلال‌هایی که به جانبداری از واقع‌گرایی انتقادی در علم اقتصاد صورت می‌گیرد، گرچه مستقل و خودکفاست، از کار روی باسکار^۲ نیز به ویژه از فلسفهٔ "واقع‌گرایی استعلایی" که او برای علوم طبیعی توسعه داده بود، استفاده می‌کند.^۳ روایت ماکی از واقع‌گرایی در بسیاری از

۱. چند ویژه‌نامه درباره واقع‌گرایی انتقادی در مجله‌های اقتصادی به چاپ رسیده است که جدیدترین آنها در "بررسی اقتصاد اجتماعی"، جلد ۵۶ شماره ۳، ۱۹۹۸، و "مجله علم اقتصاد پسا - کینزی" جلد ۲۲، شماره ۱، آمده است و متضمن پاسخ یا پیش‌گفتاری به وسیله لاسن است (Lawson, 1998, 1999C). دو ویژه‌نامه قدیمی‌تر نیز در Fleetwood (1999) تجدید چاپ شده است.

2. Roy Bhaskar

۳. برای نمونه نگاه کنید به (Bhaskar (1978, 1986, 1989)، برای شرحی دربارهٔ فلسفه علم باسکار نگاه کنید به (Outhwaite (1987) و (Collier (1994). هم‌چنین نگاه کنید به گزیده‌ای که توسط آرچر ویرایش شده است (Archer et al. (1998).

زمینه‌ها به رویکرد خطابه نزدیک‌تر است، ولی آن جا که استدلال می‌کند گفتمان اقتصادی نیاز به یک مبنای واقعیت‌گرا دارد، از آن جدا می‌شود. این روایت نیز هم‌چون واقع‌گرایی انتقادی، بر اهمیت ملاحظات هستی‌شناسانه و به طور عمده در ارتباط با نقش و تفسیر حقیقت در تحلیل اقتصادی، تأکید می‌ورزد.

خطابه و واقع‌گرایی به صورت روزافزونی در کنار هم و به گونه‌ای تطبیقی مورد ارزیابی قرار می‌گیرند (مانند، Boylon and O'Gormon, 1995 ; Mäki 1988A, 1988B, 1993A, 1995, 2000). این را می‌توان احتمالاً نشانه‌ای از آن دانست که گرایش‌ها در روش‌شناسی اقتصادی به سوی مسائل جدید تغییر پیدا می‌کند. شاید جالب‌ترین موضوع‌هایی که مباحثه خطابه در مقابل واقعیت‌گرایی مطرح می‌کند، حول این مسئله است که فرایند ارزشیابی شناخت و مشروعیت‌یابی را در علم اقتصاد، چه چیزی باید هدایت کند. همه طرف‌های این مباحثه بر سر این موضوع توافق دارند که دل‌مشغولی پویری با معیارهای شناخت‌شناسانه‌اش بسیار تنگ‌نظرانه است و به یک چارچوب دیگری نیاز هست. اما درباره نحوه بریدن از این میراث و چگونگی تفکر مجدد در باب ماهیت گفتمان علمی در اقتصاد، توافق اندکی وجود دارد. مک‌کلاسکی برای تعیین مرزبندی‌های علم از غیر علم، به طور عمده به استفاده از شناخت‌شناسی توجه دارد. به نظر ماکی و لاسن، مشکل اصلی در چشم‌پوشی از ملاحظات هستی‌شناسانه‌ای نهفته است که به علت دل‌مشغولی نسبت به شناخت‌شناسی به بار آمده است.

۱. خطابه، واقع‌گرایی یا هر دو؟

لاسن، مک‌کلاسکی و ماکی هر سه بر این باورند که روش‌شناسی اقتصادی نیاز به یک شالوده متفاوت و جایگزین دارد. ماکی می‌نویسد:

«به اعتقاد من، سلطه پویری به تخصیص نادرست منابع فکری در روش‌شناسی اقتصادی منجر شده است. روش‌شناسان اقتصاد که مجهز به پرسش‌گری‌ها و ابزارهای پویری هستند، درباره بسیاری از موضوع‌های مطرح در علم اقتصاد، یعنی موضوع‌هایی مانند مبانی عملاً مؤثری که به وجود آورنده باورها و اعتقادات، انواع و نقش‌های استدلال استقرایی، ساختار تحلیل‌ها،

مسئله همیشگی واقع‌گرا بودن، و ماهیت تعهدات و التزامات ماوراءالطبیعی موجود در تجربه تحقیق علمی، چیز زیادی برای گفتن نداشته‌اند.»

مک کلاسیکی و لاسُن به ویژه بنیادها و شالوده‌های خود را جانشین‌های جامعی برای روش‌شناسی پوپری اقتصاد به حساب می‌آورند. دربخش‌های بعد، ابتدا اعتراض‌های لاسُن و مک کلاسیکی نسبت به اثبات‌گرایی را بررسی خواهیم کرد و سپس به اختصار هر یک از سه رویکرد را مورد بحث قرار می‌دهم.

۱-۱. در برابر میراث اثبات‌گرایی در علم اقتصاد

با وجود مواضع متضاد لاسُن و مک کلاسیکی در آن چه که هر دو روش‌شناسی مناسب‌تری برای علم اقتصاد می‌دانند، شاید تعجب‌آور باشد که نقد هر دوی آنها نسبت به روش‌شناسی اثباتی اقتصاد، بر دو ویژگی کلیدی آن روش متمرکز است. دو موضوع مورد بحث عبارتند از تأکید بیش از حد بر قواعد شناخت‌شناسی از یک سو، و پیش‌گویی از سوی دیگر.

استدلال‌ها و حتی نقطه‌های آغازین استدلال آنها بسیار متفاوت‌اند. مک کلاسیکی در آغاز به بررسی عملکرد اقتصاددان‌ها می‌پردازد. لاسُن به عکس او، بحث خود را با بررسی ماهیت موضوع اصلی علم اقتصاد شروع می‌کند. درحالی که نتایج روش‌شناختی استخراج شده از رویکرد دوم به وضوح دارای گرایش‌های تجویزی است، به این معنا نیست که رویکرد اول به خودی خود تشریحی محض است و شاید برای مقاصد تجویزی نیز مورد استفاده قرار گیرد و درحقیقت چنین است.

اثبات‌گرایی برای مک کلاسیکی به مثابه نمونه بارز نوگرایی در قلمرو فلسفه علم است. رویکرد خطابه، با به چالش کشیدن خویشتن‌فهمی روش‌شناختی اثبات‌گرا/نوگرا درمورد علم اقتصاد، بحث را آغاز می‌کند. یکی از نگرانی‌های اساسی این رویکرد مربوط است به «مشکل مرزبندی»: این باور نوگرایانه را مورد حمله قرار می‌دهد که تقسیم‌بندی مشخصی بین علم و غیرعلم در زمینه راه‌های نیل به شناخت در این دو حوزه وجود دارد. پروژه خطابه هم برعلیه این

فکر که شناخت علمی را از نظر ماهیت نسبت به سایر راه‌های شناخت متفاوت می‌داند و هم علیه آن سلسله مراتبی که بین *علم* (با حروف درشت) و غیرعلم برقرار شده است، جهت‌گیری دارد. همان‌طور که گفته شد، رویکرد خطابه تجزیه و تحلیل آن چه را که اقتصاددانان در عمل انجام می‌دهند - شامل آثار مکتوب و ارتباطات شفاهی آنها - به عنوان نقطه شروع انتخاب می‌کند. در چشم‌انداز خطابه، علم اقتصاد یک گفتگوی در حال تکوین است و در اصل دارای ویژگی ادبی است. اقتصاددان‌ها نیز درست همانند هر شخص دیگری که سعی می‌کند استدلالی متقاعدکننده ارائه دهد چه در *علم* و یا در خارج از علم - به کمک قیاس، استعاره، توسل به مرجعیت، درون‌کاوی، قرینه‌سازی و چون اینها، این کار را می‌کنند.^۲ تحلیل آنها از نحوه استدلال اقتصاددان‌ها نشان می‌دهد که مبانی تعیین مقبولیت نظریه‌های علمی، هیچ ارتباطی با قواعد شناخت‌شناسی اثبات‌گرا ندارد. به نظر آنها، اقتصاددان‌ها به آن چیزی که وعظ می‌کنند خود عمل نمی‌کنند. اقتصاددان‌ها با فرمول‌بندی فرضیه‌های آزمون‌پذیر کارشان را شروع نمی‌کنند تا بعداً به کمک شواهد تجربی مربوط، سعی کنند آن فرضیه‌ها را ابطال نمایند. از نظر مک‌کلاسیکی، این امر که از روش‌شناسی رسمی در عمل پیروی نمی‌شود، تصادفی نیست. زیرا در وهله اول این روش‌شناسی در تشریح فعالیت علمی، به طور اصولی دچار خطاست و در ثانی، مک‌کلاسیکی با فیرابند (Feyerabend, 1975) در این مورد هم عقیده است که روش‌شناسی رسمی را نمی‌توان یک روش تحقیق علمی مطلوب دانست. اگر اثبات‌گرایی به اجرا در می‌آمد، علم به بن‌بست می‌رسید.

لاسن در این مورد با مک‌کلاسیکی هم عقیده است که قواعد شناخت‌شناسی اثبات‌گرا، تصویر نادرستی از نحوه حصول به شناخت ارائه می‌کند، ولی مبانی مشترک آنها از این فراتر نمی‌رود. از نظر لاسن، مشکل اصلی اثبات‌گرایی در این است که ملاحظات هستی‌شناسانه را

۱. از این نظر این رویکرد با رویکردهای "مردم‌شناسانه" بررسی علم تفاوت دارد. این رویکردها از بالای سر دانشمندان به عملکرد روزانه‌شان نگاه می‌کنند. پیشگام رویکرد مردم‌شناسانه Latour and Woolgar (1979) بود.

۲. نگاه کنید به (McCloskey (1985, pp. 42ff. and ch. 4).

نادیده می‌گیرد.^۱ او به تقلید از باسکار، گرایش به قراردادن موضوع‌های هستی‌شناسانه در ذیل شناخت‌شناسی را، یک "سفسطه‌شناختی" می‌نامد (Lawson, 1997, p.33). این کار به این دلیل سفسطه است که هر فلسفه و هر رویکردی به علم، الزاماً بر نوعی هستی‌شناسی تکیه دارد. لاسن^۲ بیش از هر چیزی به شیوهٔ تبیینی موجود در قیاس‌گری توجه دارد. همان‌گونه که در اصطلاح "الگوهای قانون توضیح" تعریف شده است، قیاس‌گری مستلزم آن است که پدیده را باید، از طریق ترکیب کردن مجموعه‌ای از شرایط اولیه با قوانین عام مناسب تبیین کرد: اگر x، سپس y. در پس الگوهای قانون توضیح، یک هستی‌شناسی "واقع‌گرایی تجربی" نهفته است (Lawson, 1997, p.19). واقع‌گرایی تجربی، جهان را به گونهٔ کلیتی مرکب از حوادث ذره‌مانند تبیین می‌کند که به کمک اطلاعات حسی و تقارن‌ها و هم‌آیی‌های مستمر بین آنها، قابل فهم می‌گردد.

لاسن^۳ به عکس مک‌کلاسیکی، بر این باور است که اقتصاددان‌ها برای اجابت شرایط قیاس‌گرایی، تلاشی سخت را متقبل می‌شوند. به نظر او قیاس‌گرایی چیزی بیشتر از یک ردای مندرس و ژنده است و به طرز خاصی "نظریه" اقتصادی را تشخیص می‌بخشد (Lawson, 1997, p.103). او در عین حال با مک‌کلاسیکی هم عقیده است که بین نظریه و عمل فرق است. ولی با این حال، او این فرق را به گونه‌ای متفاوت تفسیر می‌کند: طبق نظر لاسن^۴، این فرق نشانگر شکست قیاس‌گرایی در به حساب آوردن هستی‌شناسی ویژهٔ عرصهٔ اجتماعی است.

لاسن^۵ موضعی بسیار انتقادآمیز نسبت به کل پروژهٔ جریان اصلی علم اقتصاد دارد. به نظر او وضعیت فعلی علم اقتصاد وضعیتی ناموفق و نامربوط است. به همین دلیل است که او مایل نبود بحث خود را با بررسی عملکردهای اقتصاددانان شروع کند. پروژهٔ واقع‌گرایی انتقادی علم اقتصاد، کوششی است تا نشان دهد هرگاه اقتصاددانان دست از قیاس‌گری بردارند و اهمیت استدلال هستی‌شناسانه و محدودیت‌های تحلیلی برخاسته از هستی‌شناسی عوالم اجتماعی را بدانند، علم اقتصاد را می‌توان به توفیق بیشتری نایل کرد.

۱. لاسن^۶ می‌نویسد: "خطای اساسی که شالودهٔ برداشت‌های اثبات‌گرایانه از علم را تشکیل می‌داد و اینک از اعتبار افتاده است، همانا طرد استدلال‌های صریح هستی‌شناسانه است (Lawson, 1997, p.33).

استدلالی را که لاسن در *"علم اقتصاد و واقعیت"* (Lawson, 1997) به جانبداری از واقعیت‌گرایی انتقادی ارائه می‌کند، متنی بر کار باسکار است. هر چند در مقاله‌هایی که لاسن از آن زمان تاکنون منتشر کرده، کمتر به کار باسکار اشاره شده است، ارائه مختصری از عناصر اصلی فلسفه باسکار به گونه‌ای که در واقعیت‌گرایی انتقادی تا به امروز حضور پیدا کرده، سودمند خواهد بود.

یکی از ادعاهای اصلی باسکار این است که هستی‌شناسی واقعیت‌گرایی تجربی، نمی‌تواند عامل موفقیت علوم طبیعی محسوب شود. رهیافت دیگری که باسکار توسعه داده است، واقعیت‌گرایی استعلایی است که در آن، از تجزیه و تحلیل کاربست‌های تجربی که خاص بیشتر علوم طبیعی است، به عنوان نقطه شروع استفاده می‌شود. اما تجربه‌ها در عوالم و محیط‌های بسته‌ای که ساخته و پرداخته می‌شوند، کارساز هستند. "قوانین" علمی نیز بر همین اساس تنظیم می‌شوند. با وجود این، واضح است که همسانی‌ها و یکدستی‌هایی که در تجربه‌ها دیده می‌شوند، در دنیای باز واقعی رخ نمی‌دهند. باسکار و لاسن برای نشان دادن این اختلاف، به مثال ریزش برگ‌های پاییزی استناد می‌کنند (Lawson, 1997, p.22).

برای موفقیت‌آمیز بودن کاربست علمی، جهان باید چگونه و به چه شکلی باشد؟ هستی‌شناسی واقعیت‌گرایی تجربی به نظر ناکافی می‌رسد. به جای این هستی‌شناسی، باسکار *"نظریه واقعیت چند لایه"* را پیشنهاد می‌کند. لایه اول یک لایه *"تجربی"* و مربوط است به تجربه و تقلید. لایه دوم، لایه *"بالفعل"* یعنی وضعیت‌های واقعی امور و حوادث است. تجزیه و تحلیل کاربست علمی علوم طبیعی نشان می‌دهد که همسانی‌های به صورتی پنهان از تجربه بی‌واسطه ما، تأثیرگذارند و ما تنها به آثار آنها پی می‌بریم. از این رو لایه سوم وجود دارد که *"غیر بالفعل"* یا *"واقعی"* نامیده می‌شود. این لایه، سطح ساز و کارها، ساختارها، نیروها و گرایش‌هایی است که حوادث و وضعیت‌هایی از امور لایه بالفعل را به وجود می‌آورند ولی همواره به طور مستقیم قابل مشاهده نیستند. در ورای این گفته، یک ضابطه *"علمی"* مربوط به واقعیت نهفته است که مکمل یک ضابطه معمولی‌تر ادراکی است. طبق این ضابطه علمی، چیزهایی که

دارای تأثیر هستند، واقعی‌اند. آنها مستقل از درک و تصویری که ما درباره‌شان داریم در لایه بالفعل وجود دارند و عمل می‌کنند.^۱

فلسفه واقعیت‌گرایی استعلایی به این ترتیب حاکی از آن است که جهان (طبیعی) از اشیاء "ساختمند" و "لازم" تشکیل شده است. ساختمند بودن اشیاء به این معناست که نمی‌توان آنها را به حوادث بالفعل و الگوهای آنها تقلیل داد و این در تعارض با هستی‌شناسی واقعیت‌گرایی تجربی است. و لازم بودن اشیاء بدان معناست که آنها (کم و بیش) مستقل از علم ما نسبت به آنها وجود دارند و عمل می‌کنند.

واقعیت‌گرایی استعلایی، اصل را بر این فرض مسلم قرار می‌دهد که موضوع تحلیل علمی باید همین ساز و کارها، ساختارها، نیروها و گرایش‌هایی باشند که در لایه غیربافت، عمل می‌نمایند. و از همین روست که تحلیل و توضیح پدیده‌های بالفعل نیازمند کوششی است که بین غیربافت و بالفعل پلی بزند. نوع استدلالی که در این خصوص مطرح است، "بازپس‌روی"^۲ خوانده می‌شود که با هر دو شیوه استدلال قیاس و استقراء تفاوت دارد. تجزیه و تحلیل، از درون‌بینی‌ها، شهودها و امثال این‌ها شروع می‌شود که ما نسبت به حوادث بالفعل داریم، و از این‌رو تلاشی است برای نیل به این فهم و شناخت که چه نوع ساز و کار، گرایش، و ساختاری را می‌توان علت به بار آوردن این قبیل حوادث بالفعل دانست. شناختی که از این طریق به وجود می‌آید، می‌تواند پایه‌ای برای تحلیل‌های بیشتر فراهم نماید. باسکار تأکید می‌کند که شناختی که از استدلال بازپس‌روی حاصل می‌آید، شکننده و آسیب‌پذیر است؛ تولید دانایی و شناخت فرایندی اجتماعی است که از موقعیتی تاریخی برخوردار است. از این رو احتمال دارد که شناخت ما از اشیاء (لازم)، در طول زمان تغییر کند. به عبارتی دیگر، دانایی و شناخت دارای ابعادی هم لازم و هم متعدی است.^۳

۱. نگاه کنید به (Lawson (1997, p.31).

2. Retrodution

۲. در این مورد نگاه کنید به (Bhaskar (1989, ch.5) و به صورتی گسترده‌تر، نگاه کنید به (Bhaskar (1978).

همان‌طور که ذیلاً خواهیم دید، لاسن ماهیت عالم اجتماعی را نیز لایه‌بندی شده، ساختارمند و اساساً باز می‌پندارد (بدون آن که تفاوت‌های عالم اجتماعی را در زمینه‌های مهمی با جهان طبیعی انکار نماید) و استدلال او در قالب واقعیت‌گرایی انتقادی در علم اقتصاد بر همین پایه‌ها استوار است.

استدلال‌های لاسن و مک‌کلاسیکی علیه شناخت‌شناسی اثبات‌گرایانه بلافاصله به انتقادی نسبت به تأکید بر پیش‌بینی می‌انجامد که از زمان نوشته مؤثر میلتن فریدمن^۱ زیر عنوان "روش شناسی علم اقتصاد اثباتی" (Friedman, 1953) بر مباحث اقتصادی سایه افکنده است. ولی با این حال استدلال‌ها بسیار متفاوت‌اند. مک‌کلاسیکی نقد خود را با این پرسش امریکایی خلاصه می‌کند که "اگر شما تا این حد باهوش هستید پس چرا ثروتمند نیستید؟"^۲ این امر اصولاً یکی از کاربرت‌های آن استدلال مشهور اقتصادی است که "نهار مجانی وجود ندارد" - یعنی اگر پیش‌بینی امکان‌پذیر بود، خود بازار آن را فراهم می‌کرد. در این جاست که برای خوشحالی مک‌کلاسیکی، علم اقتصاد با خودش در تناقض قرار می‌گیرد. افزون بر این، تأکید بر پیش‌بینی صرفاً یادگار دوره‌ای است که امیدواری وجود داشت که "علم" بتواند شکل برتری از دانایی را ایجاد نماید. رویکرد خطابه نشان می‌دهد که اقتصاددانان باید از فروتنی بیشتری برخوردار باشند و درک آنها از رشته خودشان هم‌چون رشته‌ای تاریخی و تاویلی باشد.

مخالفت لاسن در مورد پیش‌بینی از تبعات مستقیم استدلال علیه الگوی قانون توضیح است. در این الگو، توضیح و تبیین قرینه پیش‌بینی به شمار می‌آید - پیش‌بینی صرفاً "پیش‌نگر" (ex ante) است و توضیح و تبیین جنبه "پس‌نگر" (ex post) دارد. در رویکرد واقع‌گرایی متعالی/انتقادی، این قرینگی شکسته می‌شود و توضیح و تبیین مورد ارزشیابی مجدد قرار می‌گیرد. تبیین و توضیح متمرکز می‌شود بر بازگشودن و انکشاف کارکرد ساز و کارهایی در لایه غیربالفعل. به دلیل باز بودن اساسی عالم (اجتماعی)، معلوم و متعین نیست که چه ساز و کارهایی در عمل توان بالقوه خود را محقق می‌سازند. انکار این باز بودن در علوم اجتماعی به مانند جدی نگرفتن

1. Milton Friedman

۲. اگر شما تا این حد باهوش هستید "عنوان کتاب سوم او درباره خطابه است (McCloskey, 1990).

استعداد انسان در زمینه انتخاب است. هرگاه پیش‌بینی و تبیین را متقارن فرض نکنیم، توضیح و تبیین یک پدیدهٔ بالفعل مستلزم پیش‌بینی شده بودن آن نیست (Lawson, 1997, pp.285ff).

۱-۲. خطابه

تبعات و آثار خطابه برای گفتمان اقتصادی چیست؟ به تبع تأکیدی که بر استدلالی بودن ماهیت علمی صورت می‌گیرد، یکی از مهم‌ترین مسئله‌ها این است که چگونه باید جریان بحث و گفتگو را هدایت کرد.^۱ اگر پیرو مک‌کلاسی باشیم، باید جریان اصلی روش‌شناختی را نه تنها بی‌ربط و اشتباه بدانیم بلکه به دلیل آن که مستبدانه مانع از جریان آزاد گفتمان علمی است، آن را غیرسازنده و مخرب به حساب آوریم. نظر مک‌کلاسی این نیست که استدلال قیاسی یا تلاش برای ابطال فرضیه‌ها به خودی خود کاری خطاست. بلکه به نظر او نباید این‌ها را بر دیگر اشکال استدلال اولویت داد. استدلال او بر علیه هر نوع روش‌شناسی (با حروف درشت) در علم اقتصاد و در علم به طور عام است که ادعای قاعده و قانونمندی دارد.^۲ به نظر او تنها تأثیر آنها این است که موجب حذف بعضی از اشکال استدلال می‌شوند و بعضی دیگر را امتیاز می‌بخشند، درحالی که گروه اخیر نیاز به هیچ‌گونه مستندسازی بیشتری پیدا نمی‌کند. هر نوع روش‌شناختی قاعده‌مند به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر در طی زمان دچار تصلب می‌شود و به همین دلیل نقشی جز ممانعت از گفتمان را به عهده نمی‌گیرد. هرگاه روش‌شناسی را نه تنها برای مشخص کردن "علم" از غیرعلم، بلکه برای تعیین حدود رشته‌ها و انضباط‌های مختلف بکار ببرند، همان اتفاق نیز خواهد افتاد. اقتصاددان‌ها در غیاب این محدودیت‌های تصنعی، مجبور خواهند بود که با دقت بیشتری به استدلال بپردازند. به نظر مک‌کلاسی، این وضع تنها موجب بهبود این رشته - هم به حسب خود رشته و هم به حسب آن که چگونه مورد فهم (و قضاوت) افراد بیرون این رشته قرار می‌گیرد - می‌شود.^۳

۱. عنوان یک فصل از "خطابه در علم اقتصاد" چنین است: علم خوب یعنی مباحثه خوب.

۲. نگاه کنید به (McCloskey (1985, ch.2).

۳. در این مورد نگاه کنید به (McCloskey (1985, ch.10; 1990).

مک کلاسکی خطابه را جزء قلمرو "اقتناع" محسوب می‌دارد (McCloskey, 1994, p.41). یک اصل محوری در رویکرد خطابه این است که معیار ارزیابی درجه اعتبار علمی استدلال‌ها از درون خودگفتمان سر برمی‌آورد - در فراسوی گفتمان علمی بالفعل، هیچ "لایه فرا زبان‌شناسی مطمئنی" وجود ندارد (McCloskey, 1994, p.201). در نتیجه، مقبولیت استدلال‌ها - در علم و همین‌طور در دیگر حوزه‌های اجتماعی - بستگی به اقتناع شرکت‌کنندگان در مباحثه دارد. مک کلاسکی تنها یک محدودیت را در گفتمان علمی به رسمیت می‌شناسد و آن را **اُتسپراخ‌اتیک** (Sprachethik) می‌نامد: چارچوبی فراگیرنده‌هنجارهای اخلاقی که باید هدایت‌کننده همه مباحثه‌ها باشد.^۱ او هنجارهای زیر را فهرست می‌کند (McCloskey, 1985, p. 24):

"دروغ نگو؛ توجه کن؛ مسخره نکن؛ همکاری کن؛ فریاد نزن؛ بگذار دیگران سخن بگویند؛ از تعصب دوری کن؛ وقتی خواسته می‌شود نظر خودت را بیان کن؛ برای تقویت نظرات خویش از توسل به خشونت یا توطئه خودداری کن."

توسل به هنجارهای **اُتسپراخ‌اتیک** به این منظور است که تضمین شود اقتناع بدون اجبار حاصل می‌گردد و از ابزارهای تقلب، اعمال فشار و غیره استفاده نمی‌شود.

۱-۳. واقعیت‌گرایی انتقادی

لاسُن با ارائه عناصری که به نظر او هستی‌شناسی مناسبی برای قلمرو اجتماعی را تشکیل می‌دهند، بحث خود را شروع می‌کند. او از یک سو، بر استعداد انسان در زمینه "انتخاب" تأکید می‌کند.^۲ اگر این موضوع را جدی بگیریم، این معنا را می‌رساند که افراد همواره می‌توانسته‌اند به گونه‌ای متفاوت عمل کنند و عالم اجتماعی نیز به نوعی مشابه عالم طبیعی، باز و گشوده است. به عقیده لاسُن یک ناسازگاری اساسی در جریان اصلی علم اقتصاد این است که گرچه انتخاب فردی را در کانون توجه قرار می‌دهد، مآلاً با الگوسازی عمل فرد به صورتی که تنها به یک عمل

۱. او مدعی است که این اصطلاح را از هابرماس (Habermas) امانت گرفته است. لیکن تفسیر او از هابرماس شلخته و بی‌دقت است. برای تحلیلی از این موضوع نگاه کنید به (Mäki and Vromen (1996).

۲. هستی‌شناسی عمل انسان در (Lawson (1997, p.174ff.) ارائه شده است.

(عقلایی) امکان می‌دهد، منکر آزادی انتخاب می‌شود. اگر انتخاب انسان امری واقعی است، باید به صورت یک بالقوه و بمانند یک استعداد با آن برخورد شود که از پیش نمی‌توان گفت که آیا عملی می‌شود یا نه و اگر تحقق پیدا کند، چگونه خواهد بود.^۱

از سوی دیگر، درحالی که عمل فردی مهم است، نمی‌توان آن را مستقل از "ساختارهای اجتماعی" که عمل فردی در آن صورت می‌گیرد، تصور نمود. افراد در خلاء دست به انتخاب یا عمل نمی‌زنند. فضا و موقعیت اجتماعی است که امکان می‌دهد انتخاب‌های معینی صورت گیرد (و مانع از انتخاب‌های دیگری شود)، و تنها در سایه این ارتباط است که انتخاب‌های فرد معنا پیدا می‌کند.^۲

لاسنُ ضمن رد فردگرایی روش‌شناسانه، بر این نکته تأکید دارد که انتخاب‌های فرد را صرفاً ساختارهای اجتماعی تعیین نمی‌کنند. قواعد اجتماعی را می‌توان نقض نمود و نهادهای اجتماعی نیز در طی زمان تغییر می‌کنند، به همین ترتیب، رفتار فرد نیز گرچه به واقع به شدت متکی بر روال‌ها و عادات‌هاست، آنها را نیز می‌توان نقض نمود. لاسنُ برپایه باز بودن عالم اجتماعی که از یک سو ناشی از توانایی فرد برای انتخاب، و نقش و اهمیت ساختارهای اجتماعی برای عمل فرد از سوی دیگر است، پیشنهاد می‌کند که مفهوم "واقعیت لایه‌بندی شده" به قلمرو اجتماعی نیز اطلاق شود. موضوع‌های شناخت در قلمرو علوم اجتماعی به گونه‌ای مشابه موضوع‌ها در قلمرو طبیعی، ساخت‌مند و لازم‌مند.

گام بعدی آن است که معلوم گردد چه تعداد از مشکلات امروز در علم اقتصاد را می‌توان در سایه این رویکرد تفسیر نمود. همان‌طور که قبلاً گفته شد، از نظر لاسنُ، علم اقتصاد ناموفق است و این عدم موفقیت تصادفی نیست بلکه ناشی از روش‌شناسی فیاس‌گرایی آن است. او با منحصر نمودن استدلال خویش به سطح روش‌شناختی به عوض سطح ماهوی، خود را از دیگر

۱. استدلال مشابهی توسط Davidson (1980) صورت می‌گیرد.

۲. در Lawson (1997, p.63) آمده است: عمل انسان تنها علیتی آگاهانه و عمدی نیست: عمل انسان علیتی عمدتاً تعبیه شده است.

نویسندگانی که نسبت به پروژه جریان اصلی علم اقتصاد دارای موضعی انتقادی هستند، جدا می‌سازد:

”نظر محوری من به اختصار بیان شده است. جوهر جریان اصلی علم اقتصاد معاصر، آن‌گونه که بیشتر منتقدان آن می‌گویند، در لایه نظریه ماهوی نیست بلکه در لایه روش‌شناسی قرار دارد.“^۱

لاسن^۲ به مواردی از نظریه اقتصادی، اقتصادسنجی، و با صراحت کمتری به خود حوزه روش‌شناسی اقتصادی نظر می‌افکند.^۳ هدف او این است تا نشان دهد که چگونه مشکلات و شرح و بسط‌های جدید درون نظریه اقتصادی (محدودیت‌های نظریه انتخاب عقلایی و تحلیل تعادل) و اقتصادسنجی (نقد لوکاس) را می‌توان از زاویه واقعیت‌گرایی انتقادی بهتر فهمید. از این‌جا نتیجه می‌گیرد که تا زمانی که مبانی اثبات‌گرایانه و غفلت هستی‌شناسانه همراه آن، تقلیل شناخت علمی به حقایق ذره مانند و تقارن‌ها و هم‌آیی‌های مستمر بین آنها و از این رو تأکید بیش از حد بر پیش‌بینی، و - در لایه شناخت‌شناسانه - فردگرایی روش‌شناسانه کنار گذاشته نشوند، این مشکلات هم‌چنان باقی خواهند ماند.

این استدلال از مشابهت‌های بین هستی‌شناسی قلمرو طبیعی و قلمرو اجتماعی به طور راهبردی استفاده می‌کند تا اثبات نماید که علم اقتصاد می‌تواند علمی درست همانند علوم طبیعی باشد. اضافه بر این، لاسن^۴ با تکیه بر استدلال باسکار مبنی بر آن‌که واقعیت‌گرایی استعلایی را می‌توان باعث و بانی موفقیت علوم اجتماعی دانست در حالی که نمی‌توان اثبات‌گرایی را در این مورد مؤثر دانست، احتمال می‌دهد که اگر علم اقتصاد خود را از قید روش‌شناسی اثبات‌گرا/قیاس‌گرا رها کند و اهمیت ملاحظات هستی‌شناسانه و تأثیر آنها بر تجزیه و تحلیل را تصدیق نماید، بسیار موفق‌تر خواهد بود.

در این‌جا لازم است به دو ویژگی عام علوم اجتماعی در مقایسه با علوم طبیعی توجه شود.^۵ اول این که در علم اقتصاد و در علوم اجتماعی به طور کلی، آزمایش در بیشتر اوقات امری

1. Lawson (1997, p.282)

۲. این استدلال‌ها در آغاز در چند مقاله ظاهر شدند و اکنون در بخش II کتاب Economics and Reality به اختصار آمده است.

۳. نگاه کنید به: Bhaskar (1979).

غیرممکن است. از این رو، ایجاد محیط‌ها و عوالم بسته‌ای که در آنها بتوان پاره‌ای از ساز و کارها را به طور مجزاً بررسی نمود، ناممکن می‌گردد. لذا تجزیه و تحلیل در علم اقتصاد را نمی‌توان به صورتی بریده و منفک از عالم اجتماعی باز و همواره در تغییر، به پیش برد. این امر بررسی و تشخیص عملکرد ساز و کارهای منفرد را در وضعیت انزوا، مشکل‌تر می‌سازد.

با این وضع، نقطه آغازین تجزیه و تحلیل در علم اقتصاد را در کجا می‌توان قرار داد؟ لاسن پاسخ را در آن چیزی می‌داند که خود او آن را **“قانون‌مندی‌های نیم‌بند”**^۱ می‌نامد یعنی مفهومی که از شالوده اصلی باسکار فراتر می‌رود. یک قانون‌مندی نیم‌بند عبارت است از:

« یک قانون‌مندی جزئی که در ظاهر امر حاکی از تحقق گه‌گاهی اما نه چندان عام یک ساز و کار یا گرایش در بستر یک زمان - مکان معین است. الگوی کلی مشاهده شده، در صورتی که عوامل بازدارنده بعضی اوقات بر نتایج حاصله در حالتی متغیر مسلط شوند یا به کرات در تعیین نتایج نقش داشته باشند، واضح و دقیق نخواهد بود. اما وقتی قانون‌مندی‌های نیم‌بند مشاهده می‌شوند، شاهدهی بر وجود گرایش‌های نسبتاً بادوام و قابل تشخیص به شمار می‌آیند» (Lawson, 1997, p. 204)

قانون‌مندی‌های نیم‌بند شبیه مفهوم **“حقایق جافتاده”**^۲ نیکولاس کالدور^۳ است. لاسن اصطلاح **“قانون‌مندی نیم‌بند”** را به این منظور به کار می‌برد که تفاوت آن را نسبت به اصطلاح مورد استفاده در گفتمان جاری اقتصادی، مورد تأکید قرار دهد. قانون‌مندی‌های نیم‌بند، قانون‌مندی‌هایی هستند که عملاً در عالم اقتصادی مشاهده می‌شوند، نه صرفاً در داستان‌های کوتاه تخیلی. این قانون‌مندی‌ها هرچند با حدس و گمان‌های دایمی که در یک علم قیاس‌گرا دنبال می‌شوند متفاوت هستند، چارچوب‌ها و الگوهای کاملاً شایع و عام در عالم اقتصادی - اجتماعی که وقتی به تشخیص درآیند، می‌توانند در امر نظریه‌پردازی در باب ساز و کارهای ممکن مستتر احتمالی، الهام‌بخش باشند. به طور دقیق‌تر می‌توان گفت که همین **“قانون‌مندی‌های نیم‌بند مقایسه‌ای”**^۴ می‌توانند نقطه آغازینی برای تجزیه و تحلیل اقتصادی

۱. Demi - Regularities یا به اختصار “Demi-Regs”

2. Stylised Facts

3. Nicolas Kaldor

4. Contrastive Demi-Regs

فراهم نمایند - همان قانون‌مندی‌های جزئی که درقبال انتظارات مشترک و باورهای پذیرفته شده ما، پدیدار می‌شوند.^۱

ویژگی دوم علوم اجتماعی نتیجه تأثیری است که عمل انسانی بر روی ساختارهای اجتماعی دارد. درحالی که در علوم طبیعی، واقع‌گرایی علمی بر این امر مهر تأیید می‌گذارد که موضوع‌های شناخت علمی، مستقل از بررسی‌های علمی وجود و عملکرد دارند، در علوم اجتماعی مهم است که توجه داشته باشیم که با علم به این که ساختارهای اجتماعی به دلیل آثاری که برجای می‌گذارند، عینی و واقعی‌اند، آنها مستقل از شناخت و عمل انسان وجود ندارند. از همین روست که عمل انسان و ساختارهای اجتماعی، عمیقاً با هم پیوند متقابل دارند - منظری که هم با "اختیار باوری" (ماکس وبر)^۲ و هم با "چیزانگاری" ساختارهای اجتماعی دورکهایم^۳ در تضاد است.^۴ به هم مرتبط کردن شناخت و عمل انسان و ساختارهای اجتماعی به این شیوه، بر آثار و متضمناتی که رهیافت‌های علوم اجتماعی یا علم اقتصاد می‌توانند بر "تغییر عمده [اجتماعی]" داشته‌باشند، تأثیر می‌گذارد.^۵ در زیر به این موضوع باز خواهیم گشت.

۱-۴. خطابه با واقعیت‌گرایی

رویکرد سومی را که می‌خواهم مورد بحث قرار دهم، رویکرد ماکی است. ماکی در دو جبهه به بحث می‌پردازد. از یک سو به تجزیه و تحلیل پروژه خطابه می‌پردازد و آن را در مقابل فلسفه

۱. لاسن در رهیافت‌های پیشین خود (مثلاً Lawson, 1989) از اصطلاح حقایق جا افتاده استفاده می‌کرد نه از قانون‌مندی‌های نیم‌بند جا افتاده. شرح مسوطی از نقش قانون‌مندی‌های نیم‌بند مقایسه‌ای در تجزیه و تحلیل اقتصادی در Lawson (1999A) ارائه شده است.

2. Max Weber

3. Durkheimian

۴. همناهای شناخت‌شناسانه این وضعیت‌های هستی‌شناسانه از یک سو، فردگرایی روش‌شناسانه و از سوی دیگر جبر باوری اجتماعی است. در این مورد نگاه کنید مثلاً به (Bhaskar (1989, ch.4).

۵. نگاه کنید به (Lawson (1997, ch.19: باسکار آن را الگوی استحاله‌ای عمل اجتماعی می‌نامد . Bhaskar (1979).

واقعیت‌گرایی علم قرار می‌دهد.^۱ از سوی دیگر، آثار و متضمنات فلسفه واقعیت‌گرا در علم اقتصاد را فی‌نفسه، مورد مطالعه قرار می‌دهد.^۲

در مورد خطابه، به تعبیری که مک‌کلاسکی از آن دارد، همه آن چه را که ما دربارهٔ جهان می‌توانیم بدانیم، الزاماً در گفتمانی دربارهٔ جهان جای می‌گیرد. تنها چیزی که این گفتمان را محدود می‌سازد، هنجارهای اخلاقی مباحثه است که باید تضمین نمایند که اقناع در واقع بدون اجبار صورت می‌گیرد. صرف‌نظر از *اشپراخ‌اتیک*، این گفتمان در لایه فلسفی هیچ تکیه‌گاهی را نمی‌تواند پیدا کند. ماکي با این ادعای اخیر موافق نیست.

در اصطلاح ماکي، قلمرو خطابه و اقناع با "تبادل راست‌نمایی به وسیله استدلال" مشخص می‌شود (Mäki, 1993A, p.27). ماکي می‌گوید با چنین برداشتی از اقناع، می‌توان آن را چیزی دانست که بر باورها و پندارهای مردم تأثیر می‌گذارد. براین اساس، ماکي نقشی را برای اقناع در نظر دارد که محدودتر از تفسیری است که مک‌کلاسکی از خطابه دارد. او درخصوص اهمیت اقناع در حوزه‌های توجیه و کشف، با مک‌کلاسکی هم‌عقیده است. ولی گسترش دامنه آن را تا حوزه حقیقت، خطا می‌داند. به عبارت دیگر، ماکي هیچ‌گونه مشکلی با *"نظریه انسجام درباب توجیه"* که او آن را در رویکرد خطابه‌ای مک‌کلاسکی شناسایی کرده است ندارد، و آن را با *"نظریه انطباق درباب حقیقت"* تلفیق می‌نماید. نظریه انطباق درباب حقیقت، لازم می‌داند که "حقیقت یک گزاره مانند S، قائم باشد برانطباق آن با واقعیت عینی (یعنی امری مستقل از S)".^۳ به نظر ماکي، اشتباه مک‌کلاسکی در آن است که حقیقت را هم‌چون امری شناخت‌شناسانه تلقی می‌کند؛ او حقیقت و توجیه را با هم مخلوط می‌کند. علاوه‌براین، مک‌کلاسکی بین کارکردهای *خطابه‌ای* زبان - که هدف آن اقناع است - و کارکردهای *بازنمایی* که در جستجوی راست‌گویی و صداقت امری رایج است، تمیز قایل نمی‌شود (Mäki, 1993A, pp.36f.). صرفاً به این دلیل که ما هرگز نمی‌توانیم حقیقت یک گزاره یا پندار را تشخیص دهیم - یعنی

۱. نگاه کنید مثلاً به (Mäki (1988A, 1993A, 1995, 2000)

۲. در این مورد نگاه کنید مثلاً به (Mäki (1989, 1990A, 1990B, 1992A, 1992B, 1994, 1996, 1998A)
3. Mäki (1993A, p.28)

این که آیا درحقیقت با واقعیت عینی منطبق است یا نه - نباید به این معنا گرفته شود که جستجوی حقیقت بی‌معناست. درواقع بر طبق نظر ماکی، بیشتر گفتمان‌های اقتصادی را هرگاه تلاشی درجهت نمایاندن واقعی جهان باشند، بهتر می‌توان درک نمود - حتی اگر هرگز نتوان با یقین کامل دریافت که بازنمایی‌های ما صحت دارد یا نه. صحت یقینی، با "حقیقت" (با حروف درشت) مک‌کلاسیکی انطباق دارد. ماکی تأکید می‌کند که واقعیت‌گرایی را بدون ارجاع به "حقیقت" با حروف درشت، می‌توان فهمید.^۱ اضافه براین، این حقیقت که ویژگی گفتمان اقتصادی تعدد چشم‌اندازها و مقاصد توضیحی است، دال بر فقدان ارتباط چنین گفتمانی با واقعیت عینی موجود نیست.^۲ از تفسیر ماکی درباره خطابه چنین برمی‌آید که گفتمان اقتصادی به واقع به نوعی دارای نکیه‌گاه است ولی نه در زمین محکم شالوده‌گرایی شناخت‌شناسانه. ماکی تأکید می‌کند که برای واقعیت‌گرایی علمی بودن، شخص مجبور نیست که نظریه را "یک روایت حقیقی به معنای واقعی کلمه از جهان" بداند، یعنی آن طور که باس‌فان فراسن (Baas van Fraassen, 1980, p.8) مدعی آن است.

دومین موضوع مهم در تجزیه و تحلیل ماکی، تمیز بین "واقعی بودن" و واقعیت‌گرایی است (Mäki, 1989, 1994, 1998B). اولی راجع است به ویژگی‌های نظریه‌های اقتصادی به لحاظ بازنمایی و فرض‌هایی که نظریه‌ها بر پایه آنها ساخته می‌شوند. اقتصاددان‌ها غالباً وقتی از واقعیت‌گرایی سخن می‌گویند، منظورشان واقعی بودن است. با این وصف، جدا کردن این دو تعیین‌کننده است به ویژه از آن نظر که یک فلسفه واقعیت‌گرا، شخص را ملزم نمی‌کند که تنها از نظریه‌ها و فرض‌های واقعیت‌گرا استفاده نماید. افزون براین، بررسی موضوع فرض‌ها، جایگاه استدلال هستی‌شناسانه را در نظریه‌پردازی اقتصادی آشکار می‌سازد.

۱. در این مورد نگاه کنید به (Mäki (1993A, pp.37ff.; 1995).

۲. ماکی می‌نویسد: چشم‌انداز واقع‌گرا متضمن تفکری کاملاً عینی درباره خود واقعیت، به‌صورت امری به شدت متنوع و پیچیده، دارای چندین وجه و تعداد زیادی ساختار عمیق است و درباب شناخت انسان نیز متضمن تفکری است که بسته به قصد و چشم‌انداز، به هر یک یا تعدادی از آن امور به ترتیب توجه نماید (Mäki, 1993A, p.41).

ماکی در جستجوی دلایل طرح فرض‌های غیرواقعی‌گرایانه، ابتدا بین فرض‌های "محوری" و فرض‌های "حاشیه‌ای" تمیز قابل می‌شود (Mäki, 1994). فرض‌های دسته اول، نظریه را تشکیل می‌دهند و نمونه‌ای از آن فرضیهٔ بیشینه کردن فایده (مطلوبیت) است که ویژگی بخش زیادی از نظریه اقتصادی امروز است. فرض‌های محوری را غالباً براین اساس انتخاب می‌کنند که آنها را عناصر ضروری و عوامل کلیدی فعالیت‌های اقتصادی می‌پندارند که قرار است تبیین و تحلیل شوند. لذا غالباً آن فرض‌ها، حداقل هرچند به طور جزئی درست پنداشته می‌شوند. ولی این بدان معنا نیست که در علم اقتصاد، برسر این فرض‌ها اجماعی وجود دارد. کاملاً به عکس: رده‌بندی ماکی از فرض‌ها، آشکار می‌سازد که چرا مجادله‌هایی که در اطراف فرض‌های محوری در می‌گیرد، معمولاً بیش از هر چیز دیگری باعث تفرقه‌اند. فرض‌های حاشیه‌ای معمولاً چند وظیفه را برعهده دارند. یک مسئله اصلی این است که آیا فرض‌های غیرواقعی‌گرایانه به این دلیل مطرح می‌شوند که به جداسازی آن چیزهایی که تصور می‌شود وجوه ضروری فعالیت اقتصادی مورد بحث هستند کمک نمایند یا آن که به این دلیل است که کاربست آسان و اداره‌پذیری نظریه را ارتقاء بخشند. دلیل دوم را نباید صرفاً از دید منفی تفسیر کرد. اگر هدف منحصرأ آسان‌سازی کاربست رسمی یک نظریه از طریق فشردن اجباری آن در یک چارچوب از پیش‌آماده باشد، مشکل آفرین خواهد بود.

بررسی مجدد موضوع فرض‌ها، نشان می‌دهد که اقتصاددان‌ها باید عنایت بیشتری به ملاحظات هستی‌شناسانه داشته باشند. هم‌چنین آشکار می‌سازد که اعتقاد به صحت یک نظریه یا گزاره و جستجوی حقیقت، ویژگی‌های مهم گفتمان علمی در اقتصاد است.

۱. هرچند لاسن بدون تردید به طور وسیعی با نکات ماکی درباره نقش فرض‌ها در مورد تجرید و آشکار ساختن وجوه ضروری فعالیت یا حادثه تحت بررسی، موافقت دارد، معتقد است که "روش جداسازی" ماکی به دلیل نادیده گرفتن محدودیت‌های تجزیه و تحلیل که ناشی از هستی‌شناسی خاص قلمرو اجتماعی است، بسیار افراطی است. تلاش برای ایجاد جهان‌ها و فضا‌های بسته، از نقطه نظر واقعیت‌گرایی انتقادی، امری ناممکن است. نگاه کنید به Lawson (1997, p.131ff): هم‌چنین نگاه کنید به Lawson (1998). این اختلاف نظر تا حدودی مربوط است به دامنه و محدودهٔ روش‌شناسی اقتصادی: آیا باید آن چه را که اقتصاددانان انجام می‌دهند، تشریح نماید. یا آن که به ارائه موضعی انتقادی بپردازد. بویلان و اوگرمن (Boylan and O'Gorman, 1995, p.129) رویکردهای لاسن و ماکی را در همین زمینه‌ها مقایسه می‌کنند.

۲. جستجوی چارچوبی دیگر برای روش‌شناسی اقتصادی

وقت آن رسیده است تا رشته‌ها را به هم بیافیم. بررسی تطبیقی خطابه و واقعیت‌گرایی از جهات بسیاری امکان‌پذیر است. موارد نمونه عبارتند از: وضعیت جاری علم اقتصاد را چگونه با بیشترین دقت باید تشریح نمود؛ اقتصاددانان مسئله موجودیت‌های «غیرقابل مشاهده» را در قلمرو اقتصادی چگونه تبیین می‌کنند یا باید تبیین کنند؛ نقش استعاره‌ها در استدلال علمی و غیره.^۱ من پیشنهاد می‌کنم که بر روی متضمنات مفهومی از حصول به شناخت و ارزشیابی شناخت متمرکز شویم. من به این باور رسیده‌ام که مجادله خطابه علیه واقعیت‌گرایی در روش‌شناسی اقتصادی در همین زمینه است که مهم‌ترین چالش‌ها را به بار آورده است.^۲ یک تجزیه و تحلیل تطبیقی روشن می‌کند که با این همه، ما هنوز در موقعیتی نیستیم که به پرسش‌های مطرح شده پاسخ بدهیم.

۲-۱. فراتر از شناخت‌شناسی اثبات‌گرا

ما متوجه شده‌ایم که همه طرف‌های این بحث بر سر این موضوع به توافق رسیده‌اند که شالوده‌پویری مسلط بر جریان اصلی روش‌شناسی، شرح ناقصی از علم را دربردارد - نه فقط از علم اقتصاد بلکه همچنین از همه علوم طبیعی. موضوع وحدت بخشی که در مجادله خطابه علیه واقعیت‌گرایی وجود دارد همانا پشت‌سر گذاشتن مفاهیم پوپری است که می‌گوید علم اقتصاد

۱. یکی از انتقادهایی که نسبت به واقعیت‌گرایی (انتقادی) صورت می‌گیرد این است که هیچ چیز تازه‌ای درباره نحوه استدلال اقتصاددانان اضافه نمی‌کند. بک‌هاوز (Backhouse, 1997) و هاسمن (Hausman, 1998) به عنوان مثال دارای چنین نظری هستند. هاسمن و هم‌چنین ماکی (Mäki, 1996) علاوه بر این، می‌گویند تأکیدی که واقعیت‌گرایی انتقادی در مورد «غیرقابل مشاهده‌ها» دارد در مورد علم اقتصاد ناکافی است. بویلان و اوگورمن (Boylan and O'Gorman, 1995) نیز در مورد «غیرقابل مشاهده‌ها» انتقاد دارند. آنها، بدیلی برای هر دو رویکرد واقعیت‌گرایی و خطابه پیشنهاد می‌کنند که آن را «کل‌نگری علی» می‌نامند و بر تشریح به جای تبیین تأکید دارد.

۲. بیشتر نقد کتاب‌هایی که درباره «علم اقتصاد و واقعیت» صورت گرفته است، بر این موضوع تأکید دارند. به عنوان نمونه نگاه کنید به Dow (1997B) یا Mote (1997).

چگونه باید باشد و استدلال "خوب" اقتصادی متضمن چه چیزی است. ولی بدیل‌ها کدام‌اند؟ ما چه تصویری درباره این علم اقتصاد باید داشته باشیم و فرایند دستیابی به شناخت و ارزشیابی را چگونه می‌توانیم یا چگونه باید در نظر آوریم؟ واضح است که این پرسش‌ها در خصوص روش‌شناسی اقتصادی تازگی ندارند. دیدگاهی که در این جا نسبت به مجادله خطابه علیه واقعیت‌گرایی اتخاذ شده است به صورت یک بحث داخلی و شبیه به آن چیزی است که طی سال‌های اخیر با سرعتی پرشتاب شکل گرفته است.

این فکر که شناخت علمی را از راه قواعد شناخت‌شناسی توصیف می‌کند، از جانب طرفین مجادله خطابه علیه واقعیت‌گرایی طرد شد. دیدگاه خطابه این است که هیچ منبایی برای تبعیض قائل شدن بین شناخت علمی و انواع دیگر شناخت به گونه‌ای که اثبات‌گرایی تصور می‌کند، وجود ندارد. رویکرد خطابه نشان می‌دهد که از آن جا که حصول شناخت لزوماً در یک گفت‌وگو صورت می‌گیرد، تنها چارچوب فوق نظریه‌ای^۱ که ضرورت پیدا می‌کند، یک چارچوب اخلاقی است - یعنی همان *اِثِیرِاخ/تیک*. نقش آن، همانا تضمین حصول به اقتناع بدون اجبار است.

مدافعان واقعیت‌گرایی در علم اقتصاد با این نظر موافق هستند که شناخت به صورت اجتماعی ایجاد می‌شود و از این رو خطاپذیر است و جنبه تاریخی دارد. ولی از دیدگاه آنها، مشکل اصلی میراث اثبات‌گرا در جای دیگری است، یعنی در نادیده گرفتن ملاحظات هستی‌شناسانه در عین تأکید بر شناخت‌شناسی. رویکرد خطابه هم با موضع صریحی که بر ضد واقعیت‌گرایی دارد، متهم شده است که در همان دام افتاده است. پاسخ مک کلاسکی به این ایراد چیست؟

مک کلاسکی بر موضع ضد واقعیت‌گرایی تا آن جا که واقعیت‌گرایی "شناخت‌شناسانه" مطرح است، اصرار می‌ورزد. او با بحث درباره پاره‌ای از ایرادهای ماکسکی نسبت به خطابه، تصریح می‌کند که واقعیت‌گرایی "هستی‌شناسانه" را رد نمی‌کند.^۲ او به نشان تأیید، به نقل از ریچارد رورتی^۳

1. Metatheoretical

۲. McCloskey (1988) ، و برای تفصیل بیشتر McCloskey (1994, pp.199-205)

3. Richard Roty

می‌نویسد: "جهان واقعی آن بیرون است، ولی توصیف و تشریح جهان آن جا نیست." ^۱ از آن جا که لاسن و ماکی هیچ‌کدام مدافع واقعیت‌گرایی شناخت‌شناسانه نیستند، تا این جای قضیه توافق حاصل است. اما مک‌کلاسکی از این جا به بعد از واقعیت‌گراها جدا می‌شود زیرا به نظر او واقعیت‌گرایی هستی‌شناسانه به این دلیل که ما نمی‌توانیم از ماهیت استدلالی و گفتمانی نحوه تولید شناخت فرار کنیم، تأثیری برگفتمان علمی ندارد. به همین دلیل است که مک‌کلاسکی «ترجیح می‌دهد که موضوع واقعیت‌گرایی را در "قلاب" قرار دهد» (McCloskey, 1994, p. 205).

لاسن و ماکی با مک‌کلاسکی هم عقیده نیستند و می‌گویند واقعیت‌گرایی هستی‌شناسانه اهمیت دارد و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. ولی خود آنها نیز در مورد چگونگی اهمیت این رویکرد با هم اختلاف عقیده دارند. ماکی می‌گوید که دیدگاهی واقعیت‌گراست که به ما امکان فهم جوهر مجادله‌های اقتصادی را می‌دهد. ایراد او به رویکرد خطابه - حداقل تاکنون - این است که توجه بیش‌ازحدی به نحوه استدلال اقتصاددان‌ها دارد، درحالی‌که به این موضوع که آنها درباره چه چیزی بحث می‌کنند، خیلی کم توجه می‌کند. ^۲ این غفلت به نظر ماکی تصادفی نیست، بلکه ناشی از شالوده‌صریحاً ضد واقعیت‌گرای تفسیر مک‌کلاسکی از فکر و اندیشه خطابه است. او علاوه بر این با نظر مک‌کلاسکی دایره به این که پذیرش واقعیت‌گرایی هستی‌شناسانه منجر به نوعی شالوده‌گرایی می‌گردد، موافق نیست. به نظر او، واقعیت‌گرایی هستی‌شناسانه به خودی خود تعیین‌کننده چیزی نیست. همان‌طور که تجزیه و تحلیل او درباره موضوع فرض‌ها نشان داده است، دیدگاه واقعیت‌گرا به ما ابزاری می‌دهد که به کمک آن داغ‌ترین مجادله‌های علم اقتصاد را که ریشه در عدم توافق بر سر جوهر فعالیت‌های اقتصادی دارند، دریابیم. ^۳

۱. Rorty (1989, p.5) نقل شده در McCloskey (1994, p.200).

۲. بویلن و اوگرمین نیز این موضوع را مورد توجه قرار داده‌اند. آنها تفاوت بین خطابه "جهانی" و "محلی" را شرح داده‌اند و با خطابه محلی که برخلاف خطابه جهانی مک‌کلاسکی، به ملاحظات دیگری غیر از خطابه نیز میدان می‌دهد، توافق دارند (Boylan and O'Gorman, 1995, p.51).

۳. مک‌کلاسکی (McCloskey, 1995) به استدلال ماکی (Mäki, 1995) معترض است زیرا او انسان را مجبور می‌کند که بین دو نظریه انسجام و انطباق درباب حقیقت، یکی را برگزیند، درحالی‌که نمی‌خواهد به هیچ یک از این دو نظریه، پای‌بند باشد. ایراد مک‌کلاسکی تاحدی خارج از موضوع است زیرا استدلال ماکی کمتر به تعریف خاصی از حقیقت مربوط است و بیشتر به نقش تصوری واقع‌گرا از حقیقت ---

هستی‌شناسی در واقعیت‌گرایی انتقادی درمقایسه با قرائت ماکی از واقعیت‌گرایی، نقشی بیشتر تجویزی دارد زیرا هستی‌شناسی خاصی را به عنوان شالوده نظریه‌پردازی اقتصادی پیشنهاد می‌نماید. هسته اصلی واقعیت‌گرایی انتقادی، بعضاً به تبعیت از مباحث مربوط به واقعیت‌گرایی استعلایی در علوم طبیعی، این است که علم اقتصاد برای آن که علمی موفق باشد، استدلال اقتصادی باید به هستی‌شناسی ویژه قلمرو اجتماعی که بدان می‌پردازد، توجه نماید. توضیح و تبیین اقتصادی باید مقید به آشکارسازی ساز و کارها و ساختارهای اجتماعی که پدیده واقعی مورد مشاهده ما را موجب شده‌اند، باشد.

توجه به نقشی که رویکرد واقعیت‌گرایی انتقادی، در ارزیابی نظریه‌های اقتصادی به هستی‌شناسی می‌دهد، بسیار مهم است. استدلال هستی‌شناسانه نمی‌تواند به خودی‌خود، بین تحلیل‌های متضاد تمیز قائل شود. واقعیت‌گرایی انتقادی در این سطح، نقش گفتمان را مورد تأیید قرار می‌دهد. داشتن انتظاری بیش از این از استدلال هستی‌شناسانه، به یک "سفسطه وجودی" می‌انجامد که پیرایه‌ای بر "سفسطه شناخت‌شناسانه" به حساب می‌آید.^۱

درحالی که درمورد جایگزین‌های شناخت‌شناسی اثباتی در سطح روش‌شناسی، عدم توافق وجود دارد، در سطح تأثیر قیاس‌گری بر روی ماهیت و جوهر نظریه اقتصادی در بین همه اطراف،

→ در گفتمان اقتصادی مرتبط است. آن چه که مورد ایراد ماکی است به خوبی در نقل‌قولی که از کلامر (Klamer, 1984B, p.253) به عمل آورده است، بیان می‌شود: "درس مهمی که می‌توان به یک اقتصاددان خوب و مؤثر داد این است که اتخاذ موضعی بی‌طرفانه و خنثی، اقتصاددان جالب توجه و متقاعدکننده‌ای به وجود نمی‌آورد. به همین نحو، اقتصاددان خوبی که دارای موضع و چشم‌انداز خاصی است، باید توانایی خود را در استدلال به شیوه‌ای که دیگر اقتصاددان‌ها درک و تصدیق نمایند، نشان دهد. استدلال برپایه عقل سلیم گرچه پرجاذبه است ولی اقتصاددان باید به زبان فنی و تخصصی اقتصاددان‌ها سخن بگوید تا بتواند توجه آنها را جلب کند؛ در این زمینه استدلال‌های مبتنی بر تجربه، هرچند نامطمئن باشند، ضروری‌اند. در این مورد عامل اجتماعی مؤثر است. آیا نایقینی بدان معناست که دانش اقتصادی کلاً ذهنی است و فاقد محتوایی از حقیقت است؟ ما در این مورد مطمئن نیستیم ولی من تردید دارم که پاسخ این سؤال، چندان اهمیت داشته باشد. - این تأکید را من اضافه کرده‌ام.

۱. این موضوع در (Bhaskar, 1989, pp. 157ff) مورد بحث قرار گرفته است. همچنین نگاه کنید به Bhaskar (1986). بویلن و اوگرم‌ن نیز وارد این بحث شده‌اند و می‌گویند که علم اقتصاد به دلیل بی‌نتیجه بودن استدلال‌ها، باید صرفاً یک علم تشریحی باشد (Boylan and O'Gorman, 1995).

توافقی روزافزون به وجود آمده است. مک کلاسیکی برخلاف تمایلی که در **خطابه در علم اقتصاد** برای اعطای رتبه‌ای رضایت‌بخش به نظریه‌پردازی اقتصادی داشت، قیاس‌گری را به خاطر آن که بسیار بیشتر از یک انحراف خطابه‌ای غیرضروری است، مورد تهاجم قرار می‌دهد. جدیدترین کتاب او، به ویژه این مطلب را روشن می‌کند. شیوه استدلال و همچنین موضوعات اصلی انتقادهای او، به همان صورت باقی مانده است. با این وصف، به رابطه بین نظریه‌پردازی اقتصادی و "جهان واقعی" داده می‌شود. این تحول او را به خواسته ماکس مینی بر لزوم تحلیل‌های ماهوی بیشتر در نظریه‌های اقتصادی، و ادعای لاسن دایر به این که نتیجه قیاس‌گری در نظریه‌های اقتصادی، خارج از موضوع است، نزدیک‌تر می‌کند. به عبارتی دیگر، هرچند توافق کمی را می‌توان در زمینه چگونگی تغییر شیوه‌های استدلال اقتصاددانان تشخیص داد، در این خصوص که چگونه این تغییر به بهترین وجه عملی شود، توافق زیادی وجود ندارد.

اصل ماهیت این عدم توافق را می‌توان به شرح زیر بیان کرد. ماکس مینی عقیده است که وجود امکان ارزیابی انتقادی ماهوی درباب نظریه‌های اقتصادی در روش‌شناسی علم اقتصاد ناشی از جستجویی است برای حقیقت و تلاشی برای مکشوف ساختن جوانب یک واقعیت عینی موجود که ویژگی کوشش‌های رشته اقتصاد را تشکیل می‌دهد. این رویکرد ماکس به صورت تفسیری ضد واقع‌گرا از خطابه ارائه نمی‌شود. لاسن با این رویکرد موافق است، ولی واقعیت‌گرایی انتقادی گامی فراتر از این به پیش می‌رود. واقعیت‌گرایی انتقادی وضعیت جاری نظریه‌پردازی اقتصادی را به روش‌شناسی قیاس‌گرا مرتبط می‌سازد و از این جا آن را مسئول به حساب نیاوردن هستی‌شناسی قلمرو اجتماعی می‌داند. به نظر لاسن، اقتصاددانان جریان اصلی علم اقتصاد تا آن جا که به جستجوی حقیقت می‌پردازند، به بی‌راهه می‌روند. از نظر مک کلاسیکی، برخلاف واقعیت‌گرایی انتقادی، آن چه که اقتصاددانان را به بی‌راهه می‌برد هستی‌شناسی نیست بلکه خطابه اثبات‌گرایی است. خطابه اثبات‌گرایی از بعضی از اشکال مباحثه (بد)، بی‌دلیل جانبداری می‌کند و به گونه‌ای دلخواه سایر اشکال مباحثه، به ویژه آنهایی که طبیعتی بیشتر تاریخی و تفسیری دارند را حذف می‌کند.

۲-۲. علم، مشروعیت و عقلانیت

در این لحظه شاید ما به جدی‌ترین بن‌بست در مجادله خطابه در برابر واقعیت‌گرایی رسیده‌ایم. وضعیت را می‌توان به صورت زیر روشن‌تر کرد. اثبات‌گرایی مشروعیت شناخت علمی را به معیارهای شناخت‌شناسی وصل کرد و مشروعیت را با عقلانیت کوشش علمی برابر دانست. با آن که مک‌کلاسکی مفهوم علم عقلانی را رد می‌کند، ماکی و لاسن حاضر نیستند از آن دست بردارند. لاسن می‌نویسد:

«به طور خلاصه، خطاپذیری شناخت نه امکان دستیابی به حقیقت را در شناخت نفی می‌کند - و به یقین جستجوی آن را هم دست‌کم نمی‌گیرد - و نه به افسانه‌های بی‌معنی اقتصاد‌دانشگاهی که گاهی اوقات چنان تاویل می‌شود که گویی همه چیز کم و بیش مجاز است، پروانه می‌دهد. به بیان دقیق‌تر، پذیرش واقعیت‌گرایی هستی‌شناسانه، محدودیتی را بر آن چه که به حق قابل دفاع است تحمیل می‌کند و آن محدودیت واقعیت فرااستدلالی است. پای‌بندی به واقعیت‌گرایی (هستی‌شناسانه) همراه با نسبت‌گرایی شناخت‌شناسانه، بر نوعی عقلانیت عقیده‌ای صحه می‌گذارد که از این منظر، تجربه‌هایی الگوسازی اقتصادی معاصر ناقص و نامناسباند» (Lawson, 1997, p. 246) تأکیدها اضافه شده‌اند.

از واقعیت‌گرایی (انتقادی)، به عنوان نیرویی تصحیح‌کننده که عقلانیت در حال تکوین را در گفتمان علمی تضمین نماید، استفاده می‌شود. ماکی بر همین منوال مک‌کلاسکی را مورد اعتراض قرار می‌دهد که چارچوب رویکرد او هیچ‌گونه تدبیری برای جلوگیری از خودسری ارائه نمی‌کند. گفتمان بالفعل در علم اقتصاد، شباهت چندانی با گفتمان **هرتساقفس‌فرای**^۱ (Herrschaftsfrei) در مفهومی که هابرماس به کار می‌برد، ندارد. ولی چنین تدبیری لازم است تا اطمینان حاصل شود که متقاعدسازی در واقع بدون اجبار صورت می‌گیرد و از این رو معیاری برای مباحثه معتبر و موجه به‌شمار می‌آید. ماکی می‌گوید که با وجود چنین وضعیتی، به نظر می‌رسد که مک‌کلاسکی گفتمان اقتصادی را به طور کلی - دست‌کم در کار قبلی خود - مورد تأیید قرار می‌دهد. ماکی در این مورد چنین نتیجه می‌گیرد:

«در رابطه با نظریه مک کلاسیکی درباب حقیقت، ما به وضعیت بسیار جالبی رسیده‌ایم. اول این‌که، محدودیت اجتماعی که برای ارزیابی حقیقت یا "درستی" وضع شده است، فاقد مبانی نظری، اخلاقی یا غیراخلاقی است. در این مورد دامنه درستی، یا توجیه‌پذیری، یا حقیقت آن چنان گسترده است که با هر نوع عامل اجتماعی و از جمله با قدرت سیاسی محض هم می‌توان آن را مشروط و مقید کرد. دوم این‌که در نظریه مک کلاسیکی، فکر ابتناء شناخت بر مبانی اجتماعی ممتاز غیرقابل انکار، جایگزین مفهوم کلاسیکی ابتناء شناخت بر مبانی شناخت‌شناسانه ممتاز غیرقابل انکار شده است.»^۱

ماکی ادعا می‌کند که وجود مبانی واقعیت‌گرا برای خطابه، به شیوه مورد نظر او، برای جلوگیری از لغزیدن گفتمان علمی در اقتصاد به وادی خودسری‌های محض، ضروری است. برای خلاصه کردن مواضع و عقاید، می‌توان گفت که از نظر مک کلاسیکی حقانیت شناخت علمی منوط به **حسابدهی و پاسخگویی درقبال هم‌قطاران** است. یک استدلال به حق و درست، استدلالی است که شرکت‌کنندگان در یک گفتمان بسامان - یعنی جمع اقتصاددانانی که به هنجارهای **اشپراخ‌تیک** احترام می‌گذارند - آن را متقاعدکننده تشخیص بدهند. از نظر لاسن و ماکی، این کافی نیست. آنها می‌گویند که حسابدهی درقبال هم‌قطاران باید با شرط دیگری که می‌توان آن را **حسابدهی در برابر واقعیت** نامید، اگر نه جایگزین، بلکه تکمیل شود. امیدهایی که به علم عقلانی وجود داشت به‌ویژه در مورد واقعیت‌گرایی انتقادی مشهود است و به واضح‌ترین شیوه در کتاب **علم اقتصاد و واقعیت** در فصلی به عنوان "سیاست اقتصادی و تغییر آگاهانه" بیان شده است.^۲

در این نوشته لاسن نقشی را که واقعیت‌گرایی انتقادی می‌تواند در گفتمان سیاسی داشته باشد توضیح و تشریح کرده و مفهوم **نقد تبیینی** را که از واقعیت‌گرایی انتقادی سرچشمه می‌گیرد، توسعه داده است. جا دارد که نظر لاسن را به تفصیل نقل کنیم. او می‌گوید نقد تبیینی،

۱. Mäki (1993A, p.35). در این موارد هم‌چنین نگاه کنید به Mäki and Vromen (1995).
(1996).

۲. هم‌چنین برای توضیح بیشتر نگاه کنید به Lawson (1999).

«به وضعیتی اطلاق می‌شود که عقاید ابراز شده در آن وضعیت، قانع‌کننده نیستند. این وضعیت (سناریو) مبتنی بر یک امکان حساس است که تنها در علوم اجتماعی (نه در علوم طبیعی) فراهم است و می‌توان مجموعه‌ای از ساختارها را با تغییر در نحوه درک از آنها، تغییر داد (Lawson, 1997, p.277)

تفاوت بین علوم طبیعی و علوم اجتماعی به ماهیت غیرمتغیر ساز و کارهای فعال در قلمرو طبیعی، و پیوند متقابل بین ساختارهای اجتماعی و عامل انسانی در قلمرو اجتماعی مربوط است که پیش‌تر بیان شد. اصطلاح «واقعیت‌گرایی انتقادی» از آن رو انتخاب شده است که انعکاس‌دهنده امکانات بالقوه علوم اجتماعی در تأثیرگذاری بر ساختارهای اجتماعی باشد. آن بندی که در بالا نقل شد، به شرح زیر ادامه پیدا می‌کند.

«به بیان دقیق‌تر، از جمله امکانات بالقوه علوم اجتماعی است که اختلافات بین موضوع‌های اجتماعی و عقاید عمومی درباره آنها و انتظارات مربوط به آنها را تشخیص دهد و همچنین توضیحی درباره این قبیل اختلافات ارائه نماید، یعنی علت اجتماعی آنها را تشخیص دهد. در نتیجه، شالوده‌های آشکار برای تحقق‌پذیری تغییر اجتماعی به‌ویژه از طریق اصلاح عملکردهایی که ساختارهای ذی‌ربط بدان‌ها متکی هستند، فراهم می‌شود (هرچند این شالوده هرگز برای تحقق این امر کافی نخواهد بود)» (همان).

به عبارتی دیگر، هرگاه علم اقتصاد قرار باشد همچون علوم طبیعی، علمی موفق باشد، ظرفیت مداخله‌های سیاستی اقتصاددان‌ها باید ارتقاء یابد. علم اقتصاد به واسطه شیوه تولید شناخت علمی، می‌تواند عقاید نادرست در باب ساختارهای اجتماعی را افشاء کند و به این ترتیب به اصلاح آنها کمک نماید.

در بند نقل شده بالا، آن چه که طنین‌انداز است همانا موضوع «شعور کاذب» و همچنین باور (نوگرای)ی همراه آن است مبنی بر این که علم می‌تواند چنان شناختی را به وجود آورد که برای اصلاح این گرایش‌ها لازم است. به نظر می‌رسد که روش‌شناسی اقتصادی، در عین حالی که از موضع واقعیت‌گرا به خاطر حفظ یک عنصر انتقادی ضروری در باب جوهر نظریه اقتصادی دفاع می‌کند، درباره جایگاه علم و شناخت علمی در جامعه، موضعی غیرانتقادی و سهل‌انگارانه دارد. ولی آن چه که از اثبات‌گرایی به ما رسیده است تنها این نیست که *استدلال* علمی چگونه باید

باشد، بلکه هم‌چنین به‌گونه‌ای که در نقد مک‌کلاسکی به کرات تصریح شده است، تصویری از جایگاه علم و شناخت علمی در جامعه را نیز به ارث برده‌ایم.^۱

ولی آیا هنجارهای **اِشپراخ/تیک** به‌گونه‌ای که مک‌کلاسکی آنها را تفسیر می‌کند، حتی اگر در یک حالت ایده‌آل فرضی همه آن هنجارها هم به‌طور کامل اعمال شوند، کفایت می‌کنند؟ بگذارید در این جا به یک مورد اشاره کنم که به این بحث ارتباط دارد. یکی از دلایل اصلی مک‌کلاسکی علیه قواعد (روش‌شناختی) مربوط به گفتمان علمی علاوه‌بر هنجارهای **اِشپراخ/تیک** این است که این قواعد دست آخر و طی زمان دچار تصلب می‌شوند. همین استدلال در مورد نحوه استفاده از استعاره‌ها در گفتمان اقتصادی هم صادق است. آنها نیز به همان اندازه گرایش به تصلب دارند و لذا - در راستای جهان‌بینی مستقر در آنها - به تبعیض علیه بعضی از اشکال استدلال منجر می‌شوند. **اِشپراخ/تیک** به تعبیر مک‌کلاسکی تا چه اندازه می‌تواند مانع از این تبعیض بشود؟ می‌توان گفت، نه چندان.

مک‌کلاسکی، انصافاً در مورد خطر استعاره‌های "مرده" هشدار می‌دهد.^۲ ولی هرگاه بخش قابل توجهی از جامعه علمی هنوز آنها را سازنده بداند و از این نظر "مرده" محسوب نشوند، چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ در این صورت آنها در مقابل نظریاتی که در راستای استدلال مستقر در این استعاره‌ها نیستند، به مخالفت برخوانند خواست. تجزیه و تحلیل ماکری را در مورد موضوع فرض‌ها به یاد بیاورید که نشان می‌دهد مجادله‌های علم اقتصاد غالباً در اساس به عدم توافق درباره جوهر تشکیل‌دهنده فعالیت‌های اقتصادی برمی‌گردد. به‌علاوه، بیشتر کارهای بدعت‌آمیز در علم اقتصاد، به نقد جهان‌بینی‌های مستقر در زبان مسلط در علم اقتصاد اختصاص پیدا کرده است.^۳ یک مثال بارز و برجسته در این مورد، کارهایی است که در مورد علم اقتصاد طرفدار حقوق زن انجام شده‌اند.^۴

۱. نقدهایو (1996) Baert و (1999) Kanth درباره واقعیت‌گرایی انتقادی، بر موضوع‌های مشابهی تأکید دارند.

۲. نگاه کنید به (1985, ch.5) McCloskey..

۳. برای نمونه نگاه کنید به (1990) Heilbroner برای بحثی درباره رابطه بین رویکرد خطابه و چنین نقدی.

۴. برای مباحث روش‌شناسی در علم اقتصاد طرفدار حقوق زن، برای نمونه نگاه کنید به:

(1988) Folber and Hartmann, (1992, 1996) Nelson, (1993) Strassman.

اگر ماهیت خطابه‌ای علم اقتصاد را به همان گونه‌ای که مک‌کلاسیکی مدعی آن است جدی بگیریم، بدون شک حضور تعداد زیادی از چشم‌اندازها را تسهیل می‌کند. ولی تا زمانی که او تنها به مفهوم سستی از مشروعیت از همان نوعی که در *اشرابخ‌تیک* آورده متکی است، هیچ‌گونه رهنمودی برای تصمیم‌گیری در انتخاب و استماع چشم‌اندازها ارائه نمی‌کند. به نظر می‌رسد که یکی از اساسی‌ترین ضعف‌های رویکرد خطابه این است که در برابر گفتمان‌های اقتصادی که به طرز روزافزونی به سوی خود - معرفی و خود - دلالت‌گری می‌روند، چیزی ندارد که به عنوان معیار مطرح کند. اگر معیار اعتبار منطقی استدلال‌های علمی متکی به متقاعدسازی کسانی باشد که عضو جامعه علمی ذی‌ربط هستند، همان‌طور که ماکس وبر درستی خاطر نشان کرده است، خطابه مک‌کلاسیکی برای علم اقتصاد ممکن است به سوی خودسری لغزش پیدا کند. این امر نشان می‌دهد که چیزی بیشتر از حسابدگی درقبال هم‌قطاران مورد نیاز است و ضروری است درباره این سؤال که استدلال درست و معتبر در علم اقتصاد از چه چیزی تشکیل می‌شود، به تفکری دوباره پرداخت که شاید بنیادی‌تر از آن چیزی باشد که مک‌کلاسیکی مایل به پذیرش آن است.

در این وضع، بحث دربارهٔ جوهر نظریه‌های اقتصادی دوباره مرا به هدف ایجاد و حفظ یک عنصر انتقادی در روش‌شناسی اقتصادی رهنمون می‌گردد. سؤال من در این جا این است: آیا واقعیت‌گرایی الزاماً تنها چارچوبی است که می‌تواند این عنصر انتقادی را تضمین نماید؟ برای توضیح مطلب خودم، در آغاز مفهوم "شعور کاذب" را مجدداً مورد توجه قرار می‌دهم که به نظر می‌رسد در واقعیت‌گرایی انتقادی زنده و پابرجاست. ما برچه اساسی و تا چه اندازه‌ای می‌توانیم فرض کنیم که فرایند ایجاد شناخت در علم (اجتماعی) از موقعیتی برتر برخوردار است و قادر به تصحیح عقاید نادرست و کاذب است؟ من ضمن قبول این که ملاحظات هستی‌شناسانه با اهمیت هستند و کمک می‌کنند تا اطمینان حاصل شود که گفتمان اقتصادی مقصود و هدف خود را فراموش نکند، فکر نمی‌کنم که واقعیت‌گرایی هستی‌شناسانه به معنای دقیق کلمه به این سؤال که مشروعیت و درستی حصول به شناخت و ارزشیابی شناخت برچه پایه‌ای قرار دارد، پاسخ قانع‌کننده‌ای داده باشد. واقعیت‌گرایی نیز درست همانند رویکرد خطابه، این موضوع را نادیده

می‌گیرد که کدام چشم‌انداز را باید در گفتمان علمی به حساب آورد. تأکید بر حسابدهی و پاسخگویی به واقعیت و نیروی عقلانی‌ساز آن در فرایند حصول به شناخت، در شرایطی که با تکثر فرایندهای شناختی روبه‌رو هستیم که از طریق آنها "واقعیت" ساخته و پرداخته می‌شود کافی نیست.

این مسئله در مباحث نظری مطرح شده در مطالعات اجتماعی (تجربی) درباره علم و قواعد نظری شناخت‌شناسی اجتماعی، مورد تأکید قرار گرفته است. ماکی بدون ذکر نکته‌ای که گفته شد، شروع به بازگشایی معانی ضمنی و احتمالی چنین پژوهشی در زمینه روش‌شناسی اقتصادی کرده است (Mäki, 1992C, 1993C). به همین ترتیب، درحالی‌که لاسن سعی می‌کند برای ملاحظات مربوط به علم اقتصاد طرفدار حقوق زن و شناخت‌شناسی طرفدار حقوق زن - که این مورد اخیر نیروی عمده‌ای است که محرک پروژه شناخت‌شناسی اجتماعی است - پاسخی فراهم نماید (Lawson, 1999)، هنوز پاسخ او ناکافی باقی مانده است. لاسن می‌گوید که اهمیت قانون‌مندی‌های نیم‌بند مقایسه‌ای، لزوم پذیرش انواع چشم‌اندازها را در فرایند حصول شناخت مورد تأکید قرار می‌دهد و در این معنا به ویژه با شناخت‌شناسی طرفدار حقوق زن هم‌سویی دارد.^۱ ولی هیچ مبنايي برای تصمیم‌گیری در این مورد که کدام چشم‌اندازها را بپذیریم در اختیار نداریم. از این رو به نظر می‌رسد چیزی که ما بدان نیاز داریم، تفسیری است از حسابدهی در فرایند حصول به شناخت، که وسیع‌تر از آن چیزی است که هر دو رویکرد خطابه و واقعیت‌گرایی تاکنون حاضر به قبول آن بوده‌اند.

مجادله خطابه درمقابل واقعیت‌گرایی، موجب تحولی در تفکر راجع به محتوای مناسب چارچوب فوق نظری برای علم اقتصاد گردیده است. درخصوص عدم کفایت چارچوب شناخت‌شناسانه برخاسته از سنت اثبات‌گرایی، توافق وجود دارد. در این جا گفته شد که این مجادله را می‌توان دعوتی به بازنگری این پرسش تلقی کرد که تضمین اعتبار و صحت استدلال‌های علم اقتصاد، به چه چارچوبی نیاز دارد. این مجادله‌ها در مرحله کنونی خود، پاسخ جامعی به این پرسش ارائه نکرده‌اند. به ویژه در این خصوص که چه چارچوبی برای جلوگیری از

۱. در مورد موضع شناخت‌شناسی طرفدار حقوق زن، نگاه کنید به (Harding (1991, 1992).

سلطه و برتری‌جویی در گفتمان علمی لازم است، ساکت باقی مانده‌اند. در نتیجه تلاش‌هایی که برای غلبه بر شناخت‌شناسی اثبات‌گرا به عمل آمده است، مجادله خطابه در مقابل واقعیت‌گرایی، تاکنون به تجدید تفکری انتقادی‌تر و مترقی‌تر دربارهٔ مسائل و موضوعات شناخت‌شناسانه نیانجامیده است. در هر حال پی‌گیری بیشتر این مسائل مهم خواهد بود، زیرا نه تنها بر خودشناسی و خویشتن - فهمی در این رشته مؤثر خواهد بود، بلکه هم‌چنین جایگاه علم اقتصاد را به عنوان یک "علم" در گفتمان اجتماعی گسترده‌تری، تحت تأثیر قرار خواهد داد.

منابع

- Amariglio, J. L. 1990. Economics as a postmodern discourse, pp. 15-46 in Samuels, W. J. (ed.), *Economics as Discourse*, Dordrecht, Kluwer
- Archer, M., Bhaskar, R., Collier, A., Lawson, T. and Norrie, A. (eds) 1998. *Critical Realism: Essential Readings*, London, Routledge
- Backhouse, R. 1994. *New Directions in Economic Methodology*, London, Routledge
- Backhouse, R. 1997. 'Uncritical Realism', mimeo
- Baert, P. 1996. Realist philosophy of the social sciences and economics: a critique, *Cambridge Journal of Economics*, vol. 20, no. 5, 513-22
- Bhaskar, R. 1978. *A Realist Theory of Science*, 2nd edn, Brighton, Harvester
- Bhaskar, R. 1979. *The Possibility of Naturalism*, 3rd edn, London and New York, Routledge, 1998
- Bhaskar, R. 1986. *Scientific Realism and Human Emancipation*, London, Verso
- Bhaskar, R. 1989. *Reclaiming Reality*, London, Verso
- Blaug, M. 1980. *The Methodology of Economics; or How Economists Explain*, Cambridge, Cambridge University Press
- Boylan, T. A. and O'Gorman, P. F. 1995. *Beyond Rhetoric and Realism in Economics*, London and New York, Routledge
- Caldwell, B. J. 1982. *Beyond Positivism: Economic Methodology in the Twentieth Century*, London, Allen & Unwin
- Caldwell, B. J. and Coats, A. W. 1984. The rhetoric of economists: a comment on McCloskey, *Journal of Economic Literature*, vol. 24, 575-8
- Collier, A. 1994. *Critical Realism: An Introduction to Roy Bhaskar's Philosophy*, London, Verso
- Davidson, D. 1980. *Essays on Action and Events*, Oxford, Clarendon
- Dow, S. C. 1997A. Mainstream economic methodology, *Cambridge Journal of Economics*, vol. 21, no. 1, 73-93
- Dow, S. C. 1997B. Economics and Reality (book review), *New Political Economy* vol. 2, no. 3, 527-31
- Feyerabend, P. 1975. *Against Method: Outline of an Anarchistic Theory of Knowledge*, London, Verso
- Fleetwood, S. 1999. *Critical Realism in Economics: Development and Debate*, London and New York, Routledge
- Folbre, N. and Hartmann, H. 1988. The rhetoric of self-interest: ideology and gender in economic theory, pp. 184-203 in Klamer, A., Solow, R. M. and McCloskey, D. N. (eds), *The Consequences of Economic Rhetoric*, Cambridge, Cambridge University Press
- Friedman, M. 1953. The methodology of positive economics, pp. 3-43 in *Essays in Positive Economics*, Chicago, Chicago University Press
- Habermas, J. 1968 [1971]. *Knowledge and Human Interests*, English transl., Boston, Beacon
- Harding, S. 1991. *Whose Science? Whose Knowledge?* Ithaca, Cornell University Press
- Harding, S. 1992. Rethinking standpoint epistemology: what is 'strong objectivity'? *Centennial Review*, vol. 36, no. 3, 437-70
- Hausman, D. 1998. Problems with realism in economics, *Economics and Philosophy*, vol. 14, no. 2
- Heilbroner, R. 1990. Economics as ideology, pp. 101-16 in Samuels, W. (ed.), *Economics as Discourse*, Boston, Kluwer
- Henderson, W., Dudley-Evans, T. and Backhouse, R. (eds) 1993. *Economics and Language*, London and New York, Routledge
- Kanb, R. 1999. Against Eurocentred epistemologies: a critique of science, realism, and economics, *Ekonomia*, vol. 1, no. 2, 54-74
- Klamer, A. 1984A. *Conversations with Economists: New Classical Economists and Opponents Speak Out on the Current Controversy in Macroeconomics*, Totawa, Rowman & Allanheld
- Klamer, A. 1984B. Levels of discourse in new classical economics, *History of Political Economy*, vol. 16, no. 2, 263-90
- Klamer, A. 1988A. Economics as discourse, pp. 280-93 in de Marchi, N. (ed.) *The Popperian Legacy in Economics*, Cambridge, Cambridge University Press
- Klamer, A. 1988B. Negotiating a new conversation about economics, pp. 265-79 in Klamer, A., Solow, R. M. and McCloskey, D. N. (eds), *Consequences of Economic Rhetoric*, New York, Cambridge University Press
- Klamer, A., Solow, R. M. and McCloskey, D. N. (eds) 1988. *Consequences of Economic Rhetoric*, New York, Cambridge University Press

- Lacey, A. R. 1986. *A Dictionary of Philosophy*, 2nd edn, London, Routledge
- Latour, B. and Woolgar, S. 1979. *Laboratory Life: the Construction of Scientific Facts*, 2nd edn, Princeton, Princeton University Press, 1986
- Lawson, T. 1987. The relative/absolute nature of knowledge and economic analysis, *Economic Journal*, vol. 97, 951-70
- Lawson, T. 1989. Abstraction, tendencies and stylised facts: a realist approach to economic analysis, *Cambridge Journal of Economics*, vol. 13, no. 1, 59-78
- Lawson, T. 1992A. Realism, closed systems and Friedman, pp. 149-69 in Samuels, W. J. and Biddle, J. (eds) *Research in the History of Economic Thought and Methodology*, vol. 10, Greenwich, CT and London, JAI Press
- Lawson, T. 1992B. Methodology: non-optional and consequential, *Royal Economic Society Newsletter*, October
- Lawson, T. 1994. A realist theory for economics, pp. 257-85 in Backhouse, R. (ed.), *New Directions in Economic Methodology*, London, Routledge
- Lawson, T. 1995A. The 'Lucas critique': a generalisation, *Cambridge Journal of Economics*, vol. 19, no. 2, 257-76
- Lawson, T. 1995B. Economics and expectations, pp. 77-106 in Dow, S. C. and J. Hillard (eds), *Keynes, Knowledge and Uncertainty*, Aldershot, Edward Elgar
- Lawson, T. 1997. *Economics and Reality*, London, Routledge
- Lawson, T. 1998. Clarifying and developing the *Economics and Reality* project: closed and open systems, deductivism, prediction, and teaching, *Review of Social Economy*, vol. 56, no. 3, 356-75
- Lawson, T. 1999A. Feminism, realism, and universalism, *Feminist Economics*, vol. 5, no. 2, 25-59
- Lawson, T. 1999B. Critical issues in economics as realist social theory, *Ekonomia*, vol. 1, no. 2, 75-117
- Lawson, T. 1999C. Connections and distinctions: Post Keynesianism and critical realism, *Journal of Post Keynesian Economics*, vol. 22, no. 1
- Mäki, U. 1988A. How to combine rhetoric and realism in the methodology of economics, *Economics and Philosophy*, vol. 4, no. 1, 89-109
- Mäki, U. 1988B. Realism, economics, and rhetoric: a rejoinder to McCloskey, *Economics and Philosophy*, vol. 4, no. 1, 167-9
- Mäki, U. 1989. On the problem of realism in economics, *Ricerche Economiche*, vol. 43, no. 1-2, 176-98
- Mäki, U. 1990A. *Studies in Realism and Explanation in Economics*, Helsinki, Suomalainen Tiedekatemia
- Mäki, U. 1990B. Scientific realism and Austrian explanation, *Review of Political Economy*, vol. 2
- Mäki, U. 1992A. Friedman and realism, pp. 171-95 in Samuels, W. J. and Biddle, J. (eds), *Research in the History of Economic Thought and Methodology*, vol. 10, Greenwich, CT and London, JAI Press
- Mäki, U. 1992B. On the method of isolation in economics, in Dilworth C. (ed.), *Poznan Studies in the Philosophy of the Sciences and the Humanities*, special issue on *Intelligibility in Science*, Amsterdam, Rodopi
- Mäki, U. 1992C. Social conditioning of economics, pp. 65-104 in de Marchi N. (ed.), *Post-Popperian Methodology of Economics*, Boston, Kluwer
- Mäki, U. 1993A. Two philosophies of the rhetoric of economics, pp. 23-50 in Henderson, W., Dudley-Evans, T. and Backhouse, R. (eds), *Economics and Language*, London and New York, Routledge
- Mäki, U. 1993B. Economics with institutions: an agenda for methodological enquiry, pp. 3-42 in Mäki, U., Gustafsson, B. and Knudsen, C. (eds), *Rationality, Institutions and Economic Methodology*, London and New York, Routledge
- Mäki, U. 1993C. Social theories of science and the fate of institutionalism in economics, pp. 76-109 in Mäki, U., Gustafsson, B. and Knudsen, C. (eds), *Rationality, Institutions and Economic Methodology*, London and New York, Routledge
- Mäki, U. 1994. Reorienting the assumptions issue, pp. 147-68 in Backhouse, R. (ed.), *New Directions in Economic Methodology*, London and New York, Routledge
- Mäki, U. 1995. Diagnosing McCloskey, *Journal of Economic Literature*, vol. 33, no. 3, 1300-18
- Mäki, U. 1996. Scientific realism and some peculiarities of economics, in Cohen, R. S., Hilpinen, R. and Renzong, Q. (eds), *Realism and Anti-realism in the Philosophy of Science*, Dordrecht, Kluwer

- Mäki, U. 1998A. Aspects of realism about economics, *Theoria*, vol. 12, no. 2, 301-19
- Mäki, U. 1998B. Is Coase a realist? *Philosophy of the Social Sciences*, vol. 28, no. 1, 5-31
- Mäki, U. 2000. 'Performance against dialogue, or answering and really answering: a participant observer's reflections on the McCloskey conversation' *Journal of Economic Issues*, vol. 34, no. 1, 43-59.
- Mäki, U. and Vromen J. 1996. 'How far is Chicago from Frankfurt?' mimeo, Rotterdam, Erasmus University
- McCloskey, D. N. 1983. The rhetoric of economics, *Journal of Economic Literature*, vol. 21, 434-61.
- McCloskey, D. N. 1985. *The Rhetoric of Economics*, Madison, University of Wisconsin Press
- McCloskey, D. N. 1986. *The Writing of Economics*, New York, Macmillan
- McCloskey, D. N. 1990. *If You're So Smart: the Narrative of Economic Expertise*, Chicago, University of Chicago Press
- McCloskey, D. N. 1994. *Knowledge and Persuasion in Economics*, Cambridge, University of Cambridge Press
- McCloskey, D. N. 1995. Modern epistemology against analytic philosophy: a reply to Mäki, *Journal of Economic Literature*, vol. 33, 1319-23
- McCloskey, D. N. 1996. *The Vices of Economists—The Virtues of the Bourgeoisie*, Amsterdam, Amsterdam University Press
- Mote, J. E. 1997. Economics and Reality (book review), *Journal of Economic Issues*, vol. 31, no. 4
- Nelson, J. A. 1992. Gender, metaphor, and the definition of economics, *Economics and Philosophy*, vol. 8, no. 1, 103-25
- Nelson, J. A. 1996. *Feminism, Objectivity, and Economics*, London, Routledge
- Outhwaite, W. 1987. *New Philosophies of Social Science: Realism, Hermeneutics and Critical Theory*, Basingstoke and London, Macmillan
- Rappaport, S. 1988. Economic methodology: rhetoric or epistemology? *Economics and Philosophy*, vol. 4, no. 1, 110-28
- Redman, D. A. 1991. *Economics and Philosophy of Science*, New York, Oxford University Press
- Rorty, R. 1989. *Contingency, Irony, and Solidarity*, Cambridge, Cambridge University Press
- Rosenberg, A. 1988. Economics is too important to be left to the rhetoricians, *Economics and Philosophy*, vol. 4, no. 1, 129-49
- Rossetti, J. 1992. Deconstruction, rhetoric, and economics, pp. 211-34 in de Marchi, N. (ed.), *Post-Popperian Methodology*, Boston and Dordrecht, Kluwer and Nijhoff
- Samuels, W. J. (ed.) 1990. *Economics as Discourse. An Analysis of the Language of Economics*, Boston, Kluwer
- Scheman, N. 1991. Who wants to know? The epistemological value of values, in Hartman, J. E. and Messer-Davidow, E. (eds), *(In)Gendering Knowledge: Feminists in Academia*, Knoxville, University of Tennessee Press
- Strassman, D. 1993. Not a free market: the rhetoric of disciplinary authority in economics, pp. 54-68 in Ferber, M. A. and Nelson, J. A. (eds), *Beyond Economic Man*, Chicago and London, University of Chicago Press
- Van Fraassen, B. C. 1980. *The Scientific Image*, Oxford, Clarendon

منتشر شد

جمهوری اسلامی ایران
سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور

فهرست بهای واحد پایه رشته

ابنیه

رسته ساختمان

سال ۱۳۸۱

معاونت امور فنی
دفتر امور فنی و تدوین معیارها